

حجت الاسلام والمسلمین حسن میلانی در سال 1338 در خانواده‌ای مذهبی در شهرستان نیشابور متولد شد. قبل از انقلاب در سال آخر دبیرستان به خاطر علاقه



شدید به علوم اهل البیت علیهم السلام وارد حوزه علمیه قم شد. پس از طی دوره مقدمات، دوره سطح را از محضر آقایان آیات پایانی، اعتمادی، ستوده، مدرس افغانی، اشتیاردی، حجتی زاده، کافی اصفهانی، مروج الشریعه، سبط المشیخ و... استفاده نمود و در دوره خارج از محضر آیات عظام وحید خراسانی، بهجت، شیخ هاشم آملی و اسماعیل زاده بهره برد. میلانی علاوه بر دروس فقه و اصول و کلام، اهتمام جدی و دائمی به تدریس و تدریس و مباحثه کتب عقاید و معارف و متون مکتب وحی، و مطالعه و تحقیق در قرآن و روایات اهل البیت علیهم السلام تحت اشراف مستقیم حضرت آیت الله بهجت و برخی اساتید دیگر داشته است.

حجت الاسلام والمسلمین میلانی هم اکنون به تدریس سطح و خارج عقاید و معارف و کلام و فلسفه و عرفان و مبانی سیر و سلوک، و تدریس تفسیر قرآن کریم و توحید مرحوم صدوق، و تدریس مباحث فرق و ادیان، و نقد تصوف و شیخیه، در حوزه علمیه قم اشتغال دارد.

وی صاحب آثار متعدد چاپ شده ای است که از جمله آنها عبارت است از: فراتر از عرفان، وحدت یا توحید، سراب عرفان و چرا مرا آفریدند؟ میلانی دارای آثار چاپ نشده نیز می باشد که از جمله آن است:

معرفة الله تعالى بالله لا بالماوهام (عربی)، اصول فقه المعارف المالمیه (عربی)، کدامین تفکیک؟! (در معرفی و نقد مکتب تفکیک)، اثبات توحید و بطلان وحدت وجود (فارسی)، فلاسفه و عرفا چه می گویند؟! (فارسی)، کفایة المحکمة در نقد مبانی نهایة المحکمة و بدایة المحکمة (فارسی)، شناخت مولوی و شمس تبریزی (فارسی)

اشاره

در عرفان مصطلح و تصوف چنین مقرر است که فرد برای سلوک معنوی و وصول به کمالات اخلاقی، نیازمند مرشد و پیر طریقت و استاد است و فرد طالب کمال باید سر و دل سپرده وی شده و تحت تعلیم و ارشاد و دستور العمل‌های صادره از او، سیر معنوی خویش را آغاز و به انجام برساند. این المقاء و تلقی، علاوه بر عرفا و صوفیان گاه در آثار برخی از کسانی که شاید به نوعی مدعی جدایی راه خویش از عرفان و تصوف هستند نیز مشاهده می شود. کتاب «سیر المی الله» اثر آقای سید حسن ابطحی با چنین نگاه صوفیانه ای به سیر و سلوک معنوی نگاشته شده است. مقاله حاضر به نقد کتاب مزبور پرداخته و با استناد به معارف نورانی اهل بیت علیهم السلام نادرستی اندیشه «سرپرستی به استاد و پیر و مرشد در امر سیر معنوی» را نشان داده است.

چرا اهل تصوف اصرار دارند که مریدان و سالکان راه خویش را مطیع محض خود ساخته و بر وجود آنها حکومت و فرمانروایی مطلق داشته باشند؟! می گویند: مرید باید در مقابل پیر و راهنما و استاد خود هیچ گونه چون و چرا نداشته، به هر چه او را امر می کند از دل و جان گردن نهد، و دستورات او را به طور کامل پذیرا بوده، چشم بسته تسلیم او باشد. بدیهی است این دستور ایشان از خطرناک ترین اموری است که کرامت و ارزش واقعی انسان - همان موجود آزاد و اندیشمندی که عقل او تسلیم مطلق در مقابل هر شخص غیر معصومی را به شدت تخطئه می کند - را نادیده گرفته، و او را در پرتگاه ضلالت و گمراهی و بی هویتی رها می سازد.

چگونه می‌توان در مقابل انسان غیر معصوم - که اگر هم عمدا قصد افساد و اضلال نداشته باشد، لااقل احتمال هر گونه اشتباه و نادانی درباره او داده می‌شود - تسلیم بود؟!

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

ای آنگ آن تنصب رجلا دون المحجّة فتصدّقه فی کلّ ما قال. 1

پرهیز از اینکه غیر از حجت خدا کسی را علم کرده، و در هر چه می‌گوید تصدیقش کنی.

جز حجت معصوم الهی که - در ارتباط با وحی و تعلیم الهی، نه به واسطه ارتباط و پیوند با شیاطین و جنیان و... - دانای حقیقی نهان و آشکار، و هدایت‌آفر واقعی بشر است، چه کسی می‌تواند هدایت همیشگی خویش را تضمین کند؟! تا چه رسد به اینکه کسی مدعی پرچمداری هدایت دیگران بوده، و آنان را به تسلیم مطلق در مقابل خویش فرا بخواند؟! آشکار است با وجود چنین اصل باطلی - که متأسفانه از اصول مسلم تصوف و عرفان می‌باشد - راه هر گونه سوء استفاده برای فرصت‌طلبان و شیادان و خیانت‌کاران جامعه باز شده، به راحتی می‌توانند بر سر راه ساده‌لوحان و مریدان جاهل و نادان دام فریب گسترانیده، و از این راه اهداف شوم خود را در لباس دین و هدایت و ارشاد عملی سازند.

دین مقدس اسلام بر پایه اساسی‌ترین اصول عقلی و برهانی بنا شده است و هرگز حقانیت خود را در گرو خواب و خیال‌ها و امور عجیب و غریبی که نشان اعجاز نداشته²، و صدور آن‌ها از جنیان و شیاطین هم ممکن است ارائه نمی‌دهد، و ای بسا مشایخ و پیران و اساتید اخلاق و سیر و سلوکی که در پیوند با آنان نمایش زهد و تقوی در آورده، و بیرق سلوک و ارتباط با عالم غیب الهی برافراشته، و ساده‌لوحانی راحت‌طلب و گریزان از هر گونه تعقل و مسؤولیت‌پذیری شریعت نورانی به هوای پیمودن راه صد ساله در یک شب بر اساس حسن‌ظن بی‌مورد خود، به ایشان دل داده، و گرد آنان در افت و خیزند که آشکارا می‌بینیم هر روز بر تألیف و چاپ و نشر و تیراژ کتاب‌هایی که در شرح احوال فریبی‌ای ایشان نوشته می‌شود افزوده می‌آورد، و متقابلاً هر لحظه خورشید فروزان تعقل و تدبیر در آیات روشن‌آفر کتاب خداوند، و سنت سر تا پا نور اهل عصمت الهی، و سیره محرک و سازنده آنان بیش‌تر و بیش‌تر رو به تیرگی و خاموشی می‌رود.

خود باختگی و شیفتگی عمومی در مقابل سلوک‌های عرفانی

آیا به راستی چگونه می‌توان پذیرفت که ظهور امور عجیب و خارق‌العاده دلیل تقرب به خداوند و ولایت صاحبان آن باشد، با اینکه این امور از افراد مختلف و با عقاید گوناگون حق و باطل و کفر و ایمان و المحاد و بت‌پرستی و لامذهبی، و حتی از جوکیان هندی صادر می‌شود؟!

آیا ایشان نمی‌دانند کسی که این امور را به ایشان می‌نمایند و ایشان را بر آن وا می‌دارد و امور خارق‌عادت را بر دست ایشان جاری می‌کند، چه بسا شیطانی از شیاطین باشد که جانب‌سپاس ضلالت و اضلال ایشان را رعایت می‌کند؟! آری بدیهی است که شیطان نیز اولیاء و دوستان و مقربان خویش را تنها نگذاشته، و در این گونه امور حامی بی‌دریغ ایشان است. **وَإِنَّمَا أَمْرُهُ إِلَىٰ رَبِّهِ وَهُوَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** 3 و همانا شیاطین با اولیای خویش وحی و نجوی دارند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

همانا ابلیس میان آسمان و زمین عرش ساخته، و رشته‌هایی به عدد ملائکه اختیار کرده، پس چون فردی را فراخوانده اجابتش کند و در عقبش رود، و قدم‌ها نیز به سوی او کشانده شود، ابلیس در نظرش ظاهر شده، و آن شخص به سوی او بالا برده شود. 4

و قرآن کریم می‌فرماید:

«وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْوَلَدِ غُرُورًا ۗ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلَهُمْ وَمَا يَتَرَوْنَ ۗ ﴿٥﴾ وَتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ۗ وَلِيَرِّضَهُمْ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ۗ» 5

بنابراین پیداست که ظهور امور عجیب و خارق‌عادت بر دست ایشان اگر موجب سوءظن به ایشان نبوده، و دلیل بر نقص ایشان نباشد، هیچ داللتی بر کمال ایشان نخواهد داشت.

صاحب کتاب قصص العلماء به نقل از عم خود آخوند ملا عبدالمطلب رحمه الله می‌نویسد:

«به زیارت امام ثامن علیه السلام مشرف شدم و چندی در آن بلده مبارکه اقامت داشتم. پس درویشی که معروف به طی‌الارض بود پیدا شد و من با آن درویش رفاقت انداختم. از آن پس از او خواهش نموده که طی‌الارض را به من تعلیم کن. گفت: تو قابل نیستی. پس از اصرار بسیار گفت: اکنون که طالب آنی و خود را قابل می‌دانی پس دو شرط را با تو می‌گویم عمل کن، از آن پس به تو طی‌الارض را تعلیم می‌نمایم، شرط اول اینکه: این امامی که مدفون در این مرقد است باید امام ندانی!، دوم اینکه: تا یک هفته نمازهای یومیه را باید ترک کنی. گفتیم: چنین کنیم. پس آن درویش رفت و وقت

نماز رسید، با خود گفتم که: امام را امام دانستن امر باطنی است و آن درویش را خبر از باطن من نیست، در ظاهر می‌گوییم که او امام نیست و در باطن اعتقاد به امامت آن بزرگوار داریم. و اما نماز، پس در خانه را می‌بندم و وضو می‌گیرم و نماز می‌کنم، و به درویش می‌گویم که من نماز نکرده‌ام. پس در خانه را بستم و وضو ساختم و به نماز ایستادم. ناگاه دیدم درویش در نزد من حاضر شد به من گفت که: من به تو گفتم که تو قابل نیستی. پس برفت و او را دیگر ندیدم»⁶.

قال الملّه تعالی:

« مَنْ كَانِ يُرِيدُ حَرْثَ الْمَاخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانِ يُرِيدُ حَرْثَ الْمَدْنِ آتَتْهُ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْمَاخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ »⁷.

کسی که توشه آخرت را بخواهد بر محصول او بیفزاییم، و آن که بهره دنیا را بطلبد از آن بدهیمش و برای او در آخرت نصیبی نخواهد بود.

عرفان و هواپرستی

روشن است ردائل اخلاقی چون جاه‌طلبی و طمع و شهوت و حيله و فریب در مجتمع انسانی بازار گرمی داشته بلکه رائج‌ترین کالمی بازار است لذا تا از جهت عصمت الهی بر شخصی اطمینان نباشد هرگز نمی‌توان بر وی تکیه و اعتماد مطلق نمود، مخصوصاً که در بین مدعیان مختلف سیر و سلوک و ایصال الی الملّه مسائلی رواج داشته و مستحسن شمرده می‌شود که با عقل و شرح و فطرت پاک انسانی سر سازش نداشته و نزد همگان از قرائح اعمال و افعال شمرده می‌شود. و چه بسیار ساده لوحانی که بی‌خبر از انحرافات باور نکردنی ولی واقعیت‌دار پیران و مشایخ و اساتیدی که تقوا و زهد و وارستگی از سیمای ایشان می‌بارد به ایشان سرسپرده‌اند و عاقبت گرفتار غول هوا و هوس ایشان شده دنیا و آخرتشان به طوفان شهوات آنان فنا شده است.

امام صادق می‌فرمایند:

إياكم وأولاد المغنبياء والملوك الممرد فإن فتنته أشد من فتنه العذاري في خدورهن.⁸

از پسران نوجوان ثروتمندان و پادشاهان بر حذر باشید که گرفتار آنان شدن، از گرفتار ماهرویان پرده نشین شدن شدیدتر است.

با همه این احوال سلوک عرفانی با لطائف المحیل این امر قبیح و انزجار آور را امری نیکو و مستحسن جلوه داده و برای اشباع غرایز حیوانی برخی اساتید سیر و سلوک، و بهره‌بردن از ساده‌لوحی و ارادت مریدان و جگرگوشه‌های آن‌ها، شهوات خود را «عشق مجازی» و «عشق عقیف!» نام کرده و آن را تحت عنوان پلی برای رسیدن به «محبت خداوند!»، در واقع وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف و اغراض آلوده و رسوای خود قرار داده‌اند که باید در مقاله ای مستقل بدان پرداخت. وقتی که این اصول مسلم تصوف و عرفان مانند لزوم تسلیم و انقیاد صرف در مقابل استاد و پیر و مرشد و شیخ، و نیکو شمردن عشق مجازی و شاهد بازی و...⁹، به هم ضمیمه شوند خدا می‌داند که عاقبت مرید و سالک بیچاره که به تمنای وصول به معنویت گول ایشان را خورده است به کجا خواهد کشید. از همین جاست که می‌بینیم که در اسلام هرگز به احدی اجازه داده نشده است که خود را جز در مقابل خداوند و اولیای معصوم او تسلیم مطلق و بدون قید و شرط کند.

نگاهی به کتاب «سیر الی الله»

«سیر الی الله» عنوان کتابی است که مؤلف آن نیز شرط اصلی سیر و سلوک و رسیدن به کمال را انقیاد صرف و تسلیم مطلق در مقابل شیخ و مراد و استاد دانسته می‌گوید:

«ناگفته پیداست که یک سالک الی الله بدون استاد و مرشد و بدون راهنمای بصیر و آگاه و بلکه مجتهد و متخصص در

مسائل تزکیه نفس و شناخت روح و حالات و امراض آن نمی‌تواند به کمال برسد»¹⁰

«استاد باید همانند پزشک متخصص اول مریضش را کاملاً معاینه کند و مرض او را تشخیص دهد و دعا یا ذکر یا عبادت

مناسبی را برای او تجویز نماید.»¹¹

و نقل می‌کند که شخصی متوسل به حضرت امیر علیه السلام شده که ایشان او را از اولیای خود قرار دهند امام علیه السلام

هم آقایی کرده و بنده نوازی فرموده و به قول خودشان: «و دستم را به دست استادی که از هر جهت دارای کمالات

روحی بود داد، و او مرا وادار به تزکیه نفس و موفق به پیمودن سیر الی الله نمود.»¹²

نیز می‌گوید:

«جمعی گمان کرده‌اند که راه پر خطر سیر الی الله را بدون راهنما و استاد می‌توان پیمود، چه فکر اشتباهی! زیرا یاد

گرفتن آسان‌ترین کارهای مادی دنیا بدون استاد و معلم میسر نیست پس چگونه می‌توان مشکل‌ترین کارها که آدم شدن

و انسان کامل گردیدن باشد را بدون استاد و راهنما یاد گرفت، حافظ رحمه الله در این خصوص فرموده:

طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

گذرت بر ظلمات است بجو خضر رهی

که در این مرحله بسیار بود گمراهی¹³

.. لذا من مایلیم مقداری از تجربیات سالکین الی الملّه که با استاد سیر کرده و به مقصد رسیده‌اند و در مقابل کسانی که بدون استاد و سرخود حرکتی نموده و یا با قاطع المطریق‌ها و مدعیان ارشاد که همراه کنندگان بندگان خدا هستند می‌خواسته‌اند سیر الی الملّه بکنند و موفق نشده‌اند نقل می‌کنم تا بتوانم حقیقت را بهتر برایتان بیان نمایم. «در جای دیگر، از زبان شاگردی دیگر تعلیم می‌دهند که:

«... و من بدون آن که متوجه باشم او چه خواهد کرد تسلیم دستورات او شدم ... و چون من مقید بودم هر چه او می‌گوید مو به مو عمل کنم و این تعهد را به او داده بودم ...»¹⁴

و در جایی دیگر از قول یکی از کسانی که او را از شاگردان مکتب اهل بیت قلمداد کرده، می‌گوید که استادش به او گفته است:

«با دستوراتی که من به تو می‌دهم و تو گوش به حرف خواهی داد، این حالت در تو تعادل پیدا می‌کند من از او تشکر کردم و تعهد نمودم که هر چه می‌گوید عمل کنم و تحت فرمانش باشم.»¹⁵

همچنین از قول یکی از - به تعبیر ایشان - موفق‌ترین شاگردان مکتب سیر و سلوک در ضمن نامه‌ای نقل می‌کند:

«من که شاگرد خوب استادم بودم و کوشش می‌کردم تمام دستورات استاد عزیزم را مو به مو اجرا کنم...»¹⁶

و خلاصه با این گونه تعلیمات تا جائی که توانسته‌اند جناب استاد را از زبان شاگردان و مریدها، استاد و متخصص و واصل الی الملّه خواننده، و بارها جان شاگردان را فدای جان عزیز ایشان نموده‌اند! و به طور مستقیم و غیر مستقیم همه سالکان و مریدان الملّه را به مکتب سیر و سلوک و انقیاد صرف در مقابل دستورات وی فرا خوانده‌اند.

اما کیست پیرسد: سالک نادانی که - اگر هم از هزاران فریب‌کاری و دغل‌بازی بسیاری از اساتید این راه صرف‌نظر کنیم - لااقل در هر قدمی احتمال اشتباه استاد می‌رود، چگونه باید اول با ایشان تعهد کند که همه دستوراتشان را مو به مو اجرا

کند، و چشم بسته تحت فرمان و اراده او باشد؟! و در حالی که اصلاً نمی‌داند او چه می‌خواهد به سرش بیاورد اول تعهد کند که به هیچ عنوان از فرمان او خارج نشود؟! مگر همان کسانی که به اعتراف خود شما به چنگ فریب‌کاران و

دغل‌بازان و شیادان افتاده‌اند از همین مسیر غلطی که شما داعیه آن را دارید گرفته‌اند؟!!

شاید ایشان بگویند که در انتخاب استاد باید کاملاً دقت نمود تا به اشتباه و گمراهی نیفتاد، جواب این است که: اولاً! اگر شاگرد این مقدار فهم و شعور و ادراک داشته باشد که اشتباهات استاد را بفهمد، خودش استاد استاد می‌باشد و نیازی به این ندارد که اول تعهد کند که همه دستورات و فرامین او را مو به مو اجرا نماید و تسلیم محض او باشد، و اگر آن فهم و شعور را نداشته باشد چگونه می‌خواهد غلط‌هایی او را تشخیص دهد و به انحراف کشانده نشود!!

ثانیاً! مگر دغل‌بازی و شیادی راههای مشخص و معینی دارد که قابل تشخیص، آن هم برای همگان باشد؟! و ثالثاً! بر فرض که استاد آدم خوبی باشد و دغل‌بازی هم نکند اما اگر بعداً که چشمش به جمال و صورت زیبایی شاگرد یا جیب پر پول و مقام انقیاد او افتاد و شیطان هم در دل استاد راه باز کرد و مشغول وسوسه شد و شاگرد بدبخت و نادان هم که صادقانه تعهد کرده است تسلیم باشد و به استاد حسن ظن هم دارد، و استاد نیز ماهرانه فوت و فن شیادی را می‌داند و همه راههای فرار را هم بر او بسته است، تکلیف چیست؟! مگر تاریخ مشایخ و پیران و استادان کم از این نمونه‌ها دارد که ایشان پس از سالها ریاضت و عبادت و استادی و سلوک با دیدن یک پرده از مناظر فوق، دل و دین از کف داده‌اند؟! واقعا آن کدام استاد ساده و خوش بینی است که خود را از کید و فتنه شیطان در امان داند! لذا وقتی به آن عالم گفته می‌شود اگر با زنی جوان خلوتی دست داد چه می‌کنید؟ می‌گوید: به خدا پناه می‌برم از این که به چنین صحنه‌ای مبتلا شوم.

و رابعا خود شما نوشته‌اید که شاگرد به مرشد گفت:

«من تا به حال چند اشتباه از شما دیده‌ام که خودتان اقرار کرده‌اید که اشتباه بوده است، راجع به آنها چه می‌گویید؟! او گفت: وقتی به کمال رسیدی این تناقضات برایت حل می‌شود.»¹⁷

خوب واضح است کسی که خیال کرده می‌تواند از شرافت انسانی و مقتضای عقل خدادادی خود دست بردارد و تسلیم آقای استاد باشد باید هم در برابر همه این تناقضات و خلاف شرعها سالهای سال صبر کند و شما هم هرگز حق مسخره کردن ایشان را ندارید، چه اینکه به عین مرام و راه و روش ایشان دعوت می‌کنید، فقط با این تفاوت که هر کدامتان به رقابت، دیگری را نفی و طرد می‌کنید.

مخالفت با اسم یا با اصل راه و روش؟!!

در همین کتاب ایشان به شدت اقطاب صوفیه و مرشدها را کوبیده‌اند و تسلیم شدن در مقابل ایشان و اعتماد بر آنها را باطل شمرده‌اند،¹⁸ اما جای این سؤالات باقی است که آیا فرق اقطاب صوفیه و بقیه اساتید عرفانی که طالب سرسپردگی و تسلیم

مطلق شاگردان می‌باشند فقط به نام است و لباس، یا به نحوه سلوک و کردار؟! مگر نه این است که اکثر بلکه همه اقطابی که ادعای تشیع دارند نیز روش و بدعت‌های خود را منتسب به خاندان مظلوم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانند، و با بدعت‌های خویش مدعی رساندن مریدان ساده لوح به خدا بر وفق مکتب وحی‌اند؟! آیا اگر همان اقطابی که از نظر شما مردود و باطلند، تغییر لباس داده و به صورت یک روحانی مسلمان مدعی سیر دادن سالکان الی‌الله‌اشدند تکلیف چیست؟! آن هم شاگردی که به قول شما مانند مسافری است که اختیار خود را به دست راننده می‌دهد و فقط می‌خواهد زودتر به مقصد برسد، و هیچ کاری ندارد که راننده او را از چه راهی می‌برد!

شفا یا داروی عوضی؟!

می‌گویند:

«اعمال مستحبه‌ای که در کتاب‌ها نوشته‌اند و از پیشوایان دین رسیده است، در حقیقت مثل داروهایی است که در داروخانه گذاشته باشند، اگر شما هر روز وارد داروخانه‌ای بشوید و مقداری از آن داروها را بردارید و بخورید کار درستی نکرده‌اید.»¹⁹

و می‌گویند:

«پس بنابراین همان گونه که غیر مجتهد حق ندارد در احکام دین به رأی خود عمل کند و باید حتی در کوچک ترین حکم از احکام الهی تقلید نماید همچنین در تزکیه نفس و در معارف حقه الهی که مشکل‌تر از مسائل و احکام فقهی است باید استاد داشته باشد.»²⁰

تشبیه کردن استاد اخلاق به پزشک و دارو و داروخانه و اینکه خودسرانه نمی‌توان هر دارویی را مصرف کرد بسیار بی‌ربط و غلط است؛ چرا نباید دعاها و اخلاقیات را به میوه‌ها و سبزیجات و غذاهای مقوی و حیات‌بخش - گرچه این تشبیه نیز نادرست است - تشبیه کرد؟! آیا هر کس می‌خواهد غذا یا میوه‌ای بخورد باید اول به پزشک یا استاد مراجعه کند؟! خوب معلوم است که داروها آن هم فقط بعضی از آنها نه همه‌شان به مناسبت بعضی حالات نامتعادل مخصوص بدن و امثال آن، دارای خواصی متضاد ساخته شده‌اند که هر کدام را باید در حالتی مخصوص مصرف کرد به گونه‌ای که مثلا اگر کسی در حالت اسهال مسهل بخورد خطرناک خواهد بود و باید حتما داروهای قابض و امثال آن مصرف کند.

اما آیا دعاها نیز این طورند که مثلا اگر کسی رذیله حسد را دارا باشد و برای تکیه هم دعا بخواند کاری خطرناک کرده و داروی عوضی مصرف نموده است، اگر واقعا چنین باشد، پس باید قرآن خواندن هم که به قول ایشان داروی همین دردها و امراض روحی است با اجازه و تعیین آقای استاد باشد و اما ممکن است به جای مثلا سوره کهف، سوره یس را بخواند و مانند مریضی که سر خود دوا می‌خورد عوضی خورده است سکنه کند و بمیرد!

آیا می‌توان اثر دعا و قرآن را که شفا و رحمت و ارتباط انسان با خداوند حی قادر حکیم رئوف است، با داروی بی‌عقل و شعور یکی دانست؟! مگر نه این است که دعا اگر ملحون یعنی نادرست و غلط هم خوانده شود، ملائکه آن را به صورت صحیح و درست آن بالا می‌آورند؟

آیا این ادعا که بعضی دعاها و یا آیات نباید خوانده شود جز با تعیین و اجازه شیخ و مراد و پیر و استاد - آنهم قدم به قدم و مو به مو! - از دستورات و سیره اهل بیت علیهم‌السلام است یا از بدعت‌های صوفیه و مرشدان گمراه و جاه‌طلب! .

جدا کردن مردمان از معصومین علیهم‌السلام

باز از زبان یکی از علمای معاصر که از دیدگاه ایشان امروز یکی از اولیاء خداست تلقین می‌آیند که:

«خدای تعالی قرآن و کلمات هدایت کننده خود را تنها بر پیامبرش نازل کرده و تنها آن حضرت و اوصیایش در علوم و معارف دینی با خدا مرتبط بوده‌اند و سپس آنها با علماء و دانشمندان ارتباط داشته‌اند یعنی تنها متخصصین فنون دینی می‌توانسته‌اند معنی و حقیقت احکام و معارف مذهبی را درک کنند... پس بنابراین همان گونه که غیر مجتهد حق ندارد در احکام دین به رأی خود عمل کند و باید حتی در کوچک‌ترین حکم از احکام الهی تقلید نماید، همچنین در تزکیه نفس و در معارف حقه الهی که مشکل‌تر از مسائل و احکام فقهی است باید استاد داشته باشد.»

این سخن از جهات متعددی باطل است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

1- می‌گویند «همانطور که خدا فقط با پیغمبرش ارتباط داشته و پیغمبر هم با اهل بیتش، اهل بیت هم تنها با علما ارتباط داشته‌اند یعنی تنها ایشان حقیقت احکام و معارف را درک می‌آیند» و این پندار باطلی است، زیرا اگرچه تنها راه به شریعت هدایت‌گر الهی انبیا و اوصیا هستند و هر کس غیر از پیغمبر و امام از خدا سؤالی کند و حکمی بطلید خداوند جوابش را نمی‌دهد ولی آیا غیر از علما و دانشمندان و متخصصان، هرگاه دیگران از امام و پیامبر چیزی خواسته و پرسیده‌اند جوابشان را نداده‌اند؟! و ایشان را همانطور که خداوند به پیغمبر و امام ارجاع می‌دهد به علما ارجاع داده‌اند؟! یا اینکه عوام‌ترین مردم به امام مراجعه کرده و جواب کافی و شافی و قابل عمل کردن گرفته‌اند و به در خانه استاد و شیخ هم حواله

نشده‌اند.

فقیه و عالم نامی، مرحوم ملا احمد نراقی می‌گوید:

«شیخ و مرشدی اکمل و اتم از نبی و ولی و ائمه طاهرين نتواند بود و آنچه شاید و باید در کلمات ایشان حاصل است و استخراج آنها از کلمات و اشارات ایشان اصعب نیست از شناختن شیخ و فرق میان شاید و استاد: ای بسا ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست 21

مبتدی بیچاره قوت شناختن شیخ و تمیز صادق و کاذب ندارد. 22

2- این که می‌گویند تنها متخصصین می‌توانند حقیقت احکام و معارف را بیابند، لذا همانطور که در کوچک‌ترین حکمی باید تقلید کرد در تزکیه و معارف حقه نیز باید استاد داشت، از جهاتی باطل است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: الف - وجوب تقلید تنها در باب احکام است آن هم نه به طور کلی بلکه در محدوده‌ای معین که تفصیل بحث از آن در ضمن فتاوی‌ای اعلام مذکور است، امّا مسائل اخلاقی تا آنجا که مربوط به احکامی باشد که تقلید در آن راه دارد که حکمش مشخص است و در جای که مسائل، فطری و ارشادی بوده و جنبه موعظه و تذکر داشته باشد، احادی احتیاج به استادی که در مقابل او تسلیم باشد ندارد، بلکه در این موارد گریه وجود ندارد که به وجود گره‌گشایی آنچنانی نیاز باشد؛ چنان که مرحوم نراقی نیز بدین مطلب اشاره فرمودند. و اما درباره معارف هم که تسلیم و تعبد و تقلید از اصل باطل بوده، و اگر هم کسی در معارف مطلب مشکلی را توضیح داده و قابل فهم کرده باشد دیگر طلب تسلیم و انقیاد شاگرد در آن مورد چه معنایی دارد؟!

ب - حتی در همان محدوده خاصی از احکام که تقلید در آن‌ها واجب یا جائز باشد نیز فقیه تنها حکم را بیان می‌فرماید و تطبیق حکم بر موضوع، در شأن و وظیفه فقیه نیست (و موارد استثنائی هم که وجود دارد ربطی به ادعای ایشان در این باره ندارد)، و هیچ فقیه دین مداری تسلیم مطلق بودن و اجازه گرفتن در عمل کردن مو به مو را شرط نمی‌کند، بلکه در این مورد تنها مکلف است که به تشخیص خود عمل کند، و لو اینکه در این تشخیص با مجتهد خود مخالف باشد. مثلاً فقیه می‌گوید که خون داخل تخم‌مرغ نجس است اما آیا تخم مرغ خون دارد یا نه، تشخیص با خود مکلف است و لو اینکه در این مورد تشخیص فقیه بر خلاف تشخیص مقلد باشد و نیز مثلاً اگر موردی را خود سالک موضوع حسد یا غیبت یا تکبر یا ... نداند و استاد او بداند، نظر استاد اعتباری نداشته و سالک باید به نظر خود عمل کند، یا اگر تشخیص داد که باید فلان دعا را بخواند و استادش چیز دیگری معین کرد - البته بر فرض که دعاها از این جهت تفاوت داشته باشند - هیچ وجهی ندارد که تابع و تسلیم جناب استاد باشد.

ج: تقلید تنها در صورتی جائز است که مقلد یقین به اشتباه مجتهد نداشته باشد، و فقیه مخالفت صریح با کتاب و سنت و ضرورت نکرده باشد.

وارد کردن خرافات مسیحیت به دین مقدس اسلام

کتاب «سیر الی الملّه» پس از قلم فرسایی‌های مفصل و بیان مطالب خود از زبان یک شخص اروپا زده که همه روزه به کلیسا می‌رفته، و حضور در مجالس علنی مسیحیت را خلاف شئون اسلامی خود ندانسته، و به خاطر ساده‌لوحی و به دور بدون از معارف و تعلیمات ملکوتی اسلام، مجذوب کشیشان و مریدان نادان آنان شده، در شرح احوال مسیحیان می‌نویسد: «بر صندلی اعتراف می‌نشیند و شرح گناهان خود را می‌گوید، و عقده دل خالی می‌کند! و سبک می‌شود، و کشیش به او امید می‌بخشد و او را از یاس و ناامیدی نجات می‌دهد. و به رحمت پروردگار مطمئنش می‌نماید، و محبت و مهربانی خدای تعالی را به او گوشزد می‌کند و قلب او را مملو از عشق به خدا کرده و او را آسوده خاطر به خانه بر می‌گرداند» 23

آری پر واضح است کسی که تا در مهد اسلام بوده است از دریای معارف اهل بیت علیهم السلام شبندی بر صفحه روحش ننشسته، باید هم زشتی‌ها را این چنین زیبا ببیند، و مجذوب و فریفته بدعت گذاران شیفته دنیا و هواپرست مسیحی گردد و بالآخره آرزو کند که:

«ای کاش در اسلام هم مسئله اعتراف می‌بود که ما هم هر وقت گناه می‌کردیم، و یا اگر خطا و اشتباهی از ما سر می‌زد می‌توانستیم به یک وسیله‌ای خود را از عذاب وجدان نجات دهیم، و عقده دل را خالی کنیم و مطمئن شویم که از گناه پاک شده! و خدای تعالی را از خود راضی کرده‌ایم.» 24

گویا ایشان غافلند از اینکه خداوند حکیم ستار المعیوب، هیچگاه برای آمرزش گناهان به این راه‌های فسادانگیز و خلاف فطرت دستور نداده، و گناهکار نادم و پشیمان را محتاج به رفتن نزد کشیشان و مرشدان، و اتاقلهای خلوت استادان اخلاق، و تقدیم پول به صندوق‌های ایشان ندانسته است.

ایشان ادامه داده می‌نویسند:

«ولی موضوعی که می‌خواستم از شما استاد گرامی سؤال کنم این است که آیا در اسلام اعتراف به گناه جایز است یا خیر؟! اگر جواب مثبت است آیا پولی هم به هر عنوانی که باشد باید در مقابل گناه پرداخت یا خیر؟!...»²⁵
و آقای استاد - بعد از ادله‌ای که بررسی خواهیم کرد - در پاسخ می‌نویسند:
«باید توبه را با نظر استاد و کسی که می‌خواهد به سالک الی‌الملل راه کمال را تعلیم دهد و او را پاک و آماده سیر الی‌الملل نماید انجام دهد، و طبعاً باید نزد او به گناهان خود اعتراف نماید»²⁶
و در جای دیگر:

«علاوه بر این که اعتراف به گناه نزد استاد نهی نشده، مورد تأیید آیات و روایات هم می‌باشد».²⁷

«... می‌توان از قضیه استفاده کرد که همه آرزوهای شما در اسلام عملی شده».²⁸

«سالک الی‌الملل باید اعتراف را در مقابل استاد و مرشد و راهنمای مخصوص در سیر و سلوک بنماید»²⁹

«استاد باید مقید باشد که او را خصوصی بپذیرد، و نگذارد کسی از گناه او مطلع شود و او را در خفاء و پنهانی راهنمایی کند».³⁰

«شاگرد باید از استاد خود خجالت نکشد، و گناهانش را برای او مشروح و کامل بیان کند»³¹

«شاگرد باید استاد خود را محرم راز و صندوق اسرار خود بداند، لذا دلیلی ندارد که گناهان خود را نزد او اعتراف نکند».

«بنابراین اعتراف به گناه نزد استاد که محرم اسرار است، هیچ اشکال شرعی ندارد ... و حتی ... می‌تواند مبلغی به عنوان صدقه از شاگرد بگیرد و در راه خدا به فقرا و یا به مصرف کارهای خیر برساند».

جالب‌تر اینکه ایشان از اینکه علمای هوشمند اسلام گول جلوه‌های فریبنده مسیحیت را نخورده‌اند، و این بدعت‌ها را داخل اسلام نکرده‌اند، اظهار تأسف کرده می‌گویند:

«بنابراین می‌بینید که تمام آنچه که شما آرزو داشتید که در اسلام باشد به نحو بهترش وجود دارد، ولی متأسفانه به آن عمل نمی‌شود».³²

«و بالاخره بدون تردید مسئله اعتراف به گناه برای استاد، مشکلی به وجود نمی‌آورد و به هیچ عنوان اشکالی ندارد»³³

ایشان برای اثبات ادعای خود مبنی بر اینکه اعتراف به گناه نزد استاد اخلاق و سیر و سلوک و پرداخت پول به او، و بعد هم اطمینان خاطر دادن نماینده خداوند (!) یعنی استاد بزرگوارش یا مثلاً کشیش مسیحی به آمرزیده شدن گناهان، امری نیکو و بلکه اسلامی است، ادله‌ای آورده‌اند که به بررسی آنها می‌پردازیم تا بر کسانی که مختصر آشنایی با مبانی فقه شیعه دارند، اعتبار ادعای ایشان که همراه با ادعای اجتهاد و تخصص در مسائل دینی و فقهی و سلوکی نیز هست آشکار شود.

دلیل اول ایشان: قصه بهلول نَبَاش.³⁴

دلیل دوم: آیه:

«وَأَخْرُوجُ رُؤُوسَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَدُنِّهِمْ وَأَصْلُ حَمَلِهِمْ فِيهَا...»³⁵

دلیل سوم: رمانی که ترکیب یافته است از بعضی خواب‌ها و خیال‌ها و مکاشفات.

تفصیل دلیل اول ایشان و پاسخ آن

دلیل اول ایشان قصه شخصی است بنام بهلول، که سال‌ها کفن دزدی می‌آکرده است، و با دختری که کفش را دزدیده، خلافی انجام داده، و سپس پشیمان شده، نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمده، مانند زن جوان مرده گریه می‌آکرده است که حضرت فرموده‌اند: مگر به پروردگارت شرک آورده‌ای؟ می‌گویند: نه. قتل نفس کرده‌ای؟! نه، پس خداوند گناهان تو را می‌آمرزد و لو از زمین‌های هفتگانه و دریاهای آن و ریگ‌های بیابان و درختان و آنچه در خلق خدا هست بیشتر باشد، بلکه اگر مانند آسمان‌های هفتگانه و ستارگان و عرش و کرسی باشد. و خلاصه بعد از آنکه جوان ساکت و آرام شد، حضرت یکبار فرمودند: حالاً ای جوان یکی از گناهانت را شرح بده تا ببینم چه کرده‌ای و وقتی که آن جوان گناه خود را آشکار کرد گویا نظر حضرت برگشت و بی‌درنگ عتاب و خطاب کرد که: ای فاسق! از من دور شو که می‌ترسم من هم به آتش تو بسوزم! چقدر تو خود را به آتش جهنم نزدیک کرده‌ای. و آن قدر این جملات را تکرار کردند و به او اشاره فرمودند، تا او را از خانه‌شان بیرون نمودند. بعد همین‌طور قصه ادامه دارد که آن جوان سر به کوه‌ها می‌گذارد و بعد از چهل روز که درنده‌ها و وحوش به حال او می‌گریستند. آیه‌ای نازل شده، و خداوند پیامبرش را توبیخ می‌آند که چرا بنده‌اش را از خود طرد کرده است و تا آخر قصه.

بر کسانی که مختصر آشنایی با مبانی محکم فقه شیعه دارند، آشکار است که اصلاً صحبت کردن پیرامون این روایت به عنوان سندی برای حتی یک مسئله جزئی فقهی، جز اتلاف وقت چیزی نخواهد بود.

با صرف نظر از اینکه سند روایت مشتمل بر اشخاصی مجهول الحال می‌باشد، و مخصوصاً یکی از آنها - که ایشان آن را از بحار جلد 6 صفحه 23 و از امالی صدوق صفحه 26 نقل می‌آکنند - حسن ابن ابی‌المحسن بصری است، که ظاهراً همان حسن بصری معروف باشد که از سران صوفیه، و از بزرگ‌ترین دشمنان خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است

و از جهت متن نیز ظاهر آن دارای تناقضات فراوانی است که جز با تأویلات بعیده و بلکه نادرست قابل قبول نخواهد بود، که از جمله آن است:

1- چرا حضرت اول شرک را استثناء کردند؟ مگر توبه کسی که شرک آورده باشد و امان تائب و گریبان است، دیگر پذیرفته نخواهد بود؟! اگر گفته شود که شاید سؤال آن حضرت از جهت دفع توهم آن شخص مبتنی بر غیر قابل مغفرت بودن شرک بوده است، جواب این است که مضافاً بر اینکه چنین احتمالی فی نفسه جایی ندارد، روش آن حضرت نیز در برخورد با مشرکانی که اسلام می‌آوردند، چیزی نبود که بر کسی مخفی بماند، بلکه اصل دعوت از کفر به اسلام به نحوی صورت گرفته است که احتمال این توهم را از اساس برمی‌دارد. و اگر گفته شود که شاید این عمل آن حضرت برای نشان دادن بزرگی گناه آن شخص بوده است، می‌گوییم مگر حضرت نمی‌توانستند این کار را به گونه‌ای انجام دهند که این گونه با سیره و سخنان خودشان به طور آشکارا متناقض نباشد؟!

2- چگونه حضرت یکباره - نمود بالملّه - حرف‌ها و دلداداری‌های خود را فراموش کردند، مگر گناه او از عرش و کرسی و جمیع آنچه در خلق خدا هست، و از خود خدا هم بزرگتر بود؟!

3- چگونه حضرت فرمودند: «ای فاسق از من دور شو که می‌ترسم من هم به آتش تو بسوزم» در حالی که خداوند احدی را به گناه دیگری مؤاخذه نمی‌کند؟! و می‌فرماید: «ولما تزر وازرةٌ وزر اخرى، احدی گناه دیگری را به دوش نکشد». مخصوصاً که گناه او از گناهان عمومی و اجتماعی نبود که شخص دیگر به واسطه ترک نهی از منکر، و رضای ناشی از سکوت در مقابل آن، یا سیاهی جمعیت دیگران بودن، بر آن مؤاخذه گردد؟!

4- چرا حضرت با آن اصرار و تکرار به او خطاب «ای فاسق» کردند؟ در حالی که او تائب و نادم بود، و «التائب من الذنب کمن لا ذنب له»³⁶ «تائب از گناه همچون کسی است که گناهی نداشته باشد» و حقیقت بودن مشتق در مورد کسی که تلبس به مبداء درباره او منقضی شده است، مصحح این نیست که بعد از توبه با چنین عبارتی، تحقیر و رانده گردد و مطرود و غیر آمرزیده محسوب شود.

5- اگر عمل طرد نمودن حضرت نسبت به او کار درستی بوده پس چگونه خداوند او را توبیخ می‌فرماید؟! مگر قرآن نمی‌فرماید: «إنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»³⁷ «وما تشاؤون إلا ان يشاء الملّه»³⁸، بلکه راندن آن حضرت او را، مخالف ضرورت عقل و شرع و رویه مسلم آن حضرت بوده، و جز با داستان سرایی‌های امثال مولوی و قصه مضحک و مسخره موسی و شبان او نمی‌سازد.

علاوه بر اینکه تعبیراتی در ضمن داستان گنجانیده شده است، که باور کردن آن را به عنوان یک امر واقعی بسیار مشکل می‌نماید، مانند «هفت سال» «چهل روز» و نفس «کفن دزدی کردن» و «گریه کردن حلقه‌وار وحشی‌ها و پرندگان بر گرد او»، که جز در داستان‌های خیالی قابل تصور و فرض نیست.

7- با آن حرمت و احترامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای آبروی مؤمن قائلند، چگونه بعد از توبه کردن و سکوت جوان، این گونه او را به پرده‌داری و ریختن آبروی خود وادار می‌کنند؟
وسائل المشیعه از کافی نقل می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم درباره شخصی که آمده و نزد آن حضرت به زنا اعتراف کرده فرمودند:

لو استتر ثم تاب کان خیرا له: 39

اگر بر کار خود پرده می‌کشید و توبه می‌کرد برایش بهتر بود.

آیا این اساتید اخلاق از آن حضرت خود را مهربان‌تر، پرده پوش‌تر، متخصص‌تر، و مأمون‌تر از خطا و لغزش می‌دانند که ایشان می‌نویسند شاگرد باید خجالت نکشیده و گناهان خود را برای استاد به طور مشروح و کامل آن هم در خلوت و پنهانی بیان کند؟!

8- استاد که مدعی است باید شاگرد گناهکار را به خلوت ببرد و بعد پرده از کار و حیا و حرمت و آبروی او بردارد، پس چرا آن حضرت مثلا معاذ را از مجلس بیرون نکردند؟! و چرا آقای استاد از همین داستان بی‌اعتبار نتیجه نگرفتند که فساد و خطر خلوت کردن با جوانان ساده لوح و فرمانبر دختر و پسر، آنهم در جائی که گناهان ذکر شود و پرده‌های حیا دریده گردد و آتش شهوات به جوش آید و...، از فساد ریختن آبروی اشخاص نزد دیگران کمتر نیست؟!

دلیل دوم و پاسخ آن

دلیل دوم ایشان این است که می‌گویند: «خدای تعالی می‌فرماید:

«وَأَخْرَجْنَا مِنْ أَجْلِ ذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَأَخْرَسَ يَئِئًا عَسَىٰ لِلَّهِ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ لِلَّهِ غَفُورًا رَحِيمًا»⁴⁰

بر این اساس که قضیه و شأن نزول این آیه و آیات بعد از آن به قرار زیر است: گروهی از قوم یهود به نام بنی قریظه با ابولبابه مشورت کردند که آیا تسلیم اسلام و فرمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بشوند یا خیر؟ او در

جواب آنها گفت اگر مسلمان بشوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم همه شما را می‌کشد و سرتان را از تن جدا می‌کند، سپس از این عمل و گفتار خود که بر خلاف حقیقت بود پشیمان شد و اعتراف به گناه خود نمود، و خود را به عنوان مجازات به ستون مسجد بست. پس از آن آیه فوق نازل شد و خدای تعالی فرمود:

«عَسَى الْمَلَّةُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهَا إِنَّ الْمَلَّةَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

و ایشان از این داستان چنین نتیجه می‌گیرند که: علاوه بر اینکه اعتراف به گناه نزد استاد نهی نشده مورد تأیید آیات و روایات هم می‌باشد. 41

این استدلال ایشان نیز بی وجه است زیرا:

1- شأن نزول آیه منحصر به آنچه ایشان نقل کردند نیست، بلکه در این مورد اختلاف بوده و ایشان به گمان اینکه این نقل موافق با ادعای ایشان است به بقیه موارد اشاره نکرده‌اند، و در عین حال نه در این نقل، و نه در نقلی که آیه را در مورد چند نفر که از رفتن به جنگ تبوک با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تخلف کرده بودند می‌دانند، اصلاً اشاره‌ای به این ندارد که ایشان به گناهی پنهان در نزد حتی رسول خدا اعتراف کرده باشند، 42 تا چه رسد به اعتراف به گناه در نزد استاد اخلاق و انسان غیر معصومی که در معرض ابتلاء به هزاران فساد و هوس و شهوت، آنهم در اتاق‌های خلوت و دربسته می‌باشد، بلکه براساس اینکه شأن نزول آیات، تخلف افراد مذکور از حضور در جنگ، امری آشکار بوده، و مجرد توبه و پشیمانی صادقانه ایشان را خداوند اعتراف نامیده است، در مقابل کسانی که از تخلف خود در باطن پشیمان نبودند و تنها سوگندهایی نفاق‌آمیز برای راضی کردن مؤمنین می‌آوردند، کما اینکه در همان نقل مورد نظر ایشان نیز ابولبابه نزد کسی اعتراف به گناه نکرد و بعد از اینکه از عمل خود پشیمان شد، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم نیامد، بلکه به مسجد رفت و مشغول توبه شد و خداوند متعال همین ندامت و پشیمانی صادقانه او را اعتراف نامیده است.

2- بر فرض غلط که ابولبابه نزد رسول خدا به گناهان خود اعتراف کرده باشد، مسلم است که این کار به خاطر حساسیت مأموریت او و اهمیت آن در سرنوشت مسلمانان، و تعیین موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که حضرت در جریان ماهیت حقیقی واقعه قرار داشته باشند، و برای آینده تصمیم مناسب را اتخاذ فرمایند، بوده است و این چه ربطی به این دارد که شاگردان و مریدها نزد آقای استاد، پرده از تمامی گناهان بین خود و خدای خود - که هیچ ربطی به مصالح اجتماعی مسلمانان ندارد، و گناهکار به راحتی می‌تواند آبروی خود را حفظ کرده و نزد خداوند متعال توبه کند - برداشته و شرافت و کرامت انسانی خود را در حضور کشیش مسیحی یا مسلمان به خطر انداخته و تقدیم ایشان کند؟!

3- بر فرض که ابولبابه اعتراف کرده باشد، از کجا فهمیدید که دلیل «عسی الملة» همان اعتراف اوست؟ و از کجا فهمیدید که خداوند دارد اعتراف او را مدح می‌فرماید؟ و در مقام اخبار صرف نیست؟!

4- بر فرض غلط اندر غلط که هم اعتراف باشد و هم ممدوح، از کجا فهمیدید که این عمل شرط قبولی توبه است آنهم در مقابل غیر معصوم؟!

بلکه شما بنا بر استنادتان به آیه بهتر بود نتیجه می‌آ گرفتید که گناهکاران بروند در مجامع عمومی مسلمان و مساجد، فسق و فجور و گناهان خود را آشکار کرده برای همگان بیان کنند! و البته در این صورت راه سودجویی‌های شخصی بسیاری از اساتید نیز بسته می‌شد و نوامیس جوانان بی‌پناه نیز از دسترس خیانت‌های گرگان در لباس میش محفوظ می‌ماند.

افسانه و رمان، یا دلیل و برهان؟!

ایشان در مرحله سوم، برای تأیید مطالب خود می‌گویند:

در مسجد جمکران حاجتی می‌آخواستند و به نظرشان آمده که حاجتشان برآورده شده است، بعدا رفته‌اند به مشهد و شخصی به ایشان تلفن زده و بعد از آن خود او هم آمده و ابراز کرده که در خواب سیدی بزرگوار بعد از مقدماتی، کارت سبزی به ایشان داده که آن را به آقای ابطحی بدهند، و باز شب دوم، و خلاصه در شب سوم شماره تلفن آقا را هم به ایشان داده‌اند. بعد ایشان تعبیر می‌کنند که خلاصه آن کارت سبز همان حاجت مسجد جمکران بوده است. سپس نوبت به یک مکاشفه می‌رسد که در طی آن باز بر همان آقا اثبات می‌شود که آن آقای دهنده کارت سبز حضرت ولی عصر علیه السلام بوده‌اند، و بعد هم مکاشفه‌ای از خود ایشان، که مجموعه آنها منجر می‌شود به اینکه همان برنامه مسخره مسیحیان یعنی اعتراف به گناه در نزد استاد، و ارائه پولی به عنوان مثلاً صدقه برای پاک شدن از گناه و تزکیه، به صندوقی که به همین منظور گشوده شده است، همگی مورد تأیید و امضای امام زمان علیه السلام بوده است!!

در اینجا ایشان - به قول خودشان - به قول خودشان - برای اینکه می‌بینند این خواب‌ها و خیالها وافی به اثبات مطلوب نیستند، و عده‌ای با شک و تردید با این مسئله روبرو بوده‌اند و گروهی دیگر تسلیم کم‌کم پای حضرت حجت علیه السلام را در بیداری به میان می‌آکنند، که در مسجد المحرام به سید بزرگوار دیگری، با مقدمات خاصی، قرآنی بزرگ داده‌اند، و بعدا آن قرآن به ایشان رسیده و چون آن را باز کرده‌اند، در گوشه‌ای از صفحه‌ای از آن، امضایی به خط سبز به این مضمون: «المحجة بن المحسن المعسکری» گذاشته شده است، که از دیدن آن امضا همه حاضران از حال رفته‌اند و جمعیت زیادی از شخصیت‌های مملکتی

و علمی که از تهران و سایر نقاط در مجلس ایشان بوده‌اند، آنقدر آن امضای مبارک را به چشم کشیده‌اند که گوشه ورق قرآن نزدیک بوده است پاره شود!

ایشان به قول خودشان، اول از روی حس دیرباوری مقداری در آن امضا دقت کرده‌اند، ولی بعداً به نکته‌ای برخورد کرده‌اند که از آن منتقل شده‌اند به اینکه تمامی کارهای ایشان درباره اعتراف و صندوق و... مورد تأیید امام زمان علیه السلام بوده است!

اما آن نکته چه بود؟! نکته‌ای است که اگر هر فرد ساده لوح دیگری به آن بر می‌خورد، ارتباط بین این همه خواب و خیالها و مکاشفات را - البته بر فرض که رهان و قصه نباشند و حقیقتی داشته باشند - می‌فهمید، ولما اقل احتمال می‌داد که مثلاً جمعی از مسیحیانی که با هر حيله‌ای می‌خواهند حقایق اسلامی را به مسخره بگیرند، و خرافات خود را در اسلام داخل کنند و تا آنجا که حتی برای بچه‌های مسلمان کتاب «دخترک...» می‌نویسند و پخش می‌کنند، پیرامون ایشان را احاطه کرده‌اند، و به وسیله دست نشاندگان خود از شبهه و سؤال و شرح کلیسا شروع کرده، و چند تا خواب و خیال و مکاشفه دروغین دیگر هم بدان افزوده‌اند، و برای به دام انداختن ساده لوحانی که به نام خدا و معنویت و کمال و امام زمان، به سرعت فریب می‌خورند، همه آنها را با امضائی به نام آن حضرت که در حاشیه قرآنی بزرگ، آنهم در حاشیه آیات مربوط به قضیه ابو لبا به نقش شده است، به خدمت ایشان تقدیم نموده‌اند و بعد هم از ته دل به سادگی و اشک و آه و بوسه زدن ایشان بر آن امضاء خندیده‌اند؛

البته ایشان اول خود را از این جهت نیز ستوده‌اند که راجع به قضایا و حکایات عجیب و غریب و غیر عادی - که سر تا سر زندگی و کتب ایشان را پر کرده است - بسیار دیر باور و احتیاط کارند ولی در عین حال تنها در این مورد، هرگونه احتمال خلاف و تشکیک را، بدون تردید دخالت شیطان و وسوسه می‌دانند! و تازه به احوال فقهایی دیگر تأسف می‌خورند که چرا مانند ایشان به کینه ادله نمی‌رسند و اهل تحقیق نیستند. ایشان می‌نویسند:

«و اما چرا به مسئله اعتراف که آیات و روایات آن را با شرائطی مجاز دانسته عمل نمی‌شود، باید در جواب عرض کنم که در بین مسلمین، متأسفانه به مسئله تزکیه نفس و شرائط آن با مسامحه برخورد شده و مسائل آن تحقیق و اجتهاد نشده، و اما در مسائل فقهی گاهی کمتر از این مدرک وجود دارد، ولی فقهاء با قاطعیت بیشتری به آن جواب داده‌اند، و بالاخره بدون تردید مسئله اعتراف به گناه برای استاد مشکلی به وجود نمی‌آورد و به هیچ عنوان اشکالی ندارد.»⁴³

ولکن انصاف این است که اگر فقهای بزرگ شیعه می‌خواستند به این گونه ادله و خوابها استناد کنند، و به این امضاها و مکاشفات دل خوش دارند و استنباط احکام کنند، امروز فقه ما آمیخته‌ای بود از خیالات بودائی‌ها، و اوهام هندوها، و بدعت‌های صوفیان، و خرافات مسیحیان، و اندیشه‌های پوسیده یهودیان، و سیاست‌های مرموز کلیسای رم و اتیکان، و خلاصه رنگ و بوی همه چیز داشت جز قرآن و حدیث و اسلام.

هدایت شرح یا روش جوکیان هند؟!

اگر کسی مختصر آشنایی با مابانی فقه شیعه داشته باشد می‌داند که فقهاء در این باره جا بی برای تحقیقات سلوکیان عرفان زده باقی نگذاشته‌اند، لذا شما در کتب این جماعت، حتی یک مطلب تحقیقی اخلاقی و سلوکی و فقهی نمی‌یابید که قبل از ایشان بیان نشده باشد، مگر تحقیقاتی که از مرتاض‌ها و جوکیان هندی و مسیحیان و امثال ایشان گرفته شده باشد، و به عنوان مکتب سلوکی اهل بیت علیهم السلام به شاگردان بی اطلاع و ساده لوح تحویل داده شده باشد. چنان که مثلاً صاحب کتاب مزبور می‌نویسند:

«استاد عزیزم فرمود این تمرین را چهل روز به ترتیب زیر بدون وقفه باید انجام دهی: روز اول نقطه سیاهی را به روی دیوار سفیدی بگذار، و در مقابل آن چهار زانو بنشین و پشت را راست نگهدار، و چشمه‌ایت را بدون آنکه پلک بزنی دو دقیقه به آن خیره کن، و تنها به نقطه سیاهی که روی سفیدی قرار گرفته فکر کن، و به چیز دیگر فکر نکن.»⁴⁴

و ای کاش بسیاری از اساتید به جای طنزپردازی و ارائه اوهام و اندیشه‌های بی‌اساس خویش، دیگران را به امثال:

«صل ص لوه مودع»⁴⁵

«نمازی بجای آور که با همه چیز در وداع باشی»

فرا می‌خواندند، تا هم خودشان مزیت شرح را بر سایر راه‌های سلوکی به طور عملی می‌یافتند، و هم مانع رجوع دیگران به مکتب متعالی اهل بیت علیهم السلام نمی‌شدند، و به نام کمال و معنویت این چنین نادانسته از مکتب اهل بیت علیهم السلام فاصله نمی‌آ گرفتند.

ایشان ادامه می‌دهند:

«دوم استاد فرمود: همه روزه تا یک ماه به مدت پانزده دقیقه به پشت بخواب و دستهایت را به دو طرف دراز کن، و پاهایت را بسته و چشمه‌ایت را ...

سوم: استاد مهربانم فرمود: و باز مثل برنامه قبل عمل کن، ولی این مرتبه همانطور که خوابیده‌ای با سر انگشت خود یک

نقطه از بدنت را به آرامی به مدت ده دقیقه لمسی کن و ...»

و در صفحات بعدی این کتاب، کار سیر الی الملّه^۱ به بحث‌های تقویت حافظه، و تمرکز فکر، و سلف هیپنوتیزم و یوگامو در اول کس و تلقینات و تصرفات و دیگر چیزهایی که به قول ایشان از نظر علمی بسیار با ارزش است، می‌انجامد. 46 در اینجا گویا ایشان یادشان رفته است که به نام دین و شریعت و مکتب خاندان نبوت مردم را دور خود جمع کرده، و در موارد بسیاری خودشان این روش‌ها را مسخره کرده‌اند، حتی بعضی اذکار قرآنی و امثال آن را مثر ثمر و دارای فائده چندان ندانسته‌اند مگر بعد از تحمل مشقت بسیار و زحمات فراوان و صرف وقت بسیار ... تا اینکه ایشان از نظرات یک مرتاض هندی و رمز موفقیت (!) او در آن همه هنر و دانشی (!) که داشته است، و طریقه رسیدن او به تردستی‌ها و چشم‌بندی‌ها و هیپنوتیزم و کلیه علوم غریبه، و خلاصه اتلاف وقت‌ها و تزییع عمرها و برتری جوئی‌های نفسانی انسانی که برای عبودیت و بندگی، آنها در طریق واضح و روشن خلق شده است نه الموهبت و برتری جوئی خود، سخن به میان می‌آورند. 47

نردبان ترقی، انحرافی بزرگ

شایسته است در اینجا به نکته‌ای در نهایت اختصار اشاره کنیم، تا یکی از بزرگترین انحراف‌هایی که برخی اساتید اخلاق، و بلکه مطلق عرفا و صوفی مسلکان به آن دچارند، - و بر عکس، نفس همان امر نیز سبب اعتبار ایشان در نزد اکثر ساده لوحان شده است - معلوم شود.

و آن اینکه اصولاً خداوند متعال، برنامه‌های شرح را به گونه‌ای تنظیم فرموده است که انسان دائماً در حالت اعتدال زیسته و به افراط و تفریط نیفتد، بنابراین اگر کسی آنقدر غرق در شهمات و دنیاپرستی شد که اصلاً میل و رغبت به آخرت و عبادت و ... نداشته باشد به تفریط افتاده، و متقابلاً اگر کسی با برنامه‌های حتی عبادی مانند روزه و نماز و امثال آن، - تا چه رسد به بدعت‌های صوفیان و ضلالت‌های جوکیان و مرتاضان - به حالتی رسید که از انجام تکالیف زندگی و روزمره خود، و اصلاح امور عیال و اولاد و کسب علم و هزاران تکلیف دیگر بازماند، نیز دچار افراط شده است. خداوند چشم را به انسان داده است که با آن جلو پای خود را ببیند، و وسیله‌ای برای انجام کارهای او باشد، حال اگر کسی چشم خود را کور کرده تفریط نموده، و اگر - با هر وسیله‌ای - آنقدر نیروی چشم و گوش خود را تقویت کرد که بر فرض پشت دیوار را ببیند، و یا سخنان محرمانه مردمان را در خانه‌های ایشان بشنود، افراط کرده و هر لحظه مرتکب هزاران گناه و معصیت می‌گردد.

بنابراین تلطیف و تقویت نفس به وسیله برخی داروها و ریاضات و برنامه‌های خاصی که صوفیه و کفار هندی سردمداران آن هستند، و در بیان تعلیمات کتاب سیر الی الملّه^۱ نیز به برخی از آنها اشاره شد، به حدی رسید که مثلاً از جنایت مخاطب، و گناهان نهان و مخفی او - البته با فرض اینکه این امور فی نفسه ممکن باشد و مداخله شیاطین و جنیان در این امور را نادیده بگیریم - خبر دهد، حالتی افراطی و غیر مستحسن است.

پس بالاترین حالت مطلوب همان است که انسان واقعا اوامر خداوند را امتثال نموده، از محرّمات و منهیات اجتناب ورزد. اصولاً باید دانست که قدرت طبیعی انسان در مقابل امکانات نفس همیشه محدود بوده، و اگر توان او از حد مطلوب - که در نتیجه پیمودن راه‌های غیر شرعی حاصل می‌شود - فراتر رفت، موجب طغیان و انحراف او می‌گردد و این امر همانطور که در مادیات و ثروت و غنای ظاهری مشهود است، در مسائل نفسانی و باطنی نیز جریان دارد:

كَلَّا إِنَّ الْمَآنْسَانَ لَیْطَغَى × اُنْ رَاَهُ اُسْتُغْنَى. 48

انسان چون خود را مستغنی ببیند طغیان می‌کند.

بلکه این خطر درباره مطالب نفسانی به مراتب بیشتر بوده، و انسان را به المحاد و ادعای ربوبیت و نبوت و امامت و قطبیت وا می‌دارد.

چرا وحدت وجود؟

باید در این موضوع اندیشید که آنها که ادعای ربوبیت داشته و ندای «انا الحق» و «لیس فی جبتی سوی الملّه» و «سبحانی ما اعظم شأنی» سر داده‌اند و عاقبت برای توجیه عمل خود، بر خلاف وجدان و عقل و برهان و هدایت خداوندی، دم از وحدت وجود زده‌اند، از کجا به این انحرافات کشانده شده‌اند؟!

در این فرموده امام صادق علیه السلام تأمل کنید تا ببینید که افراط در به چنگ آوردن قدرت‌های نفسانی و تمرکز فکر و تلقینات و ریاضات افراطی در طی چله نشینی‌های منحرفانه، چگونه انسان را از حد اعتدال طبیعی خارج نموده و واقعیت را بر خلاف آنچه هست برای او جلوه می‌دهد و بیچاره سالک نمی‌داند کشف و شهودی که در نتیجه این اعمال خود ساخته او برایش حاصل می‌شود، از اثرات حشیش و بنگ کمتر نبوده، و عقل و ادراک طبیعی او را تحت الشعاع قرار داده است. کما اینکه شیاطین و جنیان نیز از طرف دیگر به مدد آمده و بر توان ایشان می‌افزایند، تا بدانجا که قطب گمراه، قبله

حاجات و کعبه آمال اهل سلوک گشته و صاد عن سبیل الملّه می‌آوردند، و مردم به جای اینکه به آستان اولیای حقیقی خداوند روی آورند، به ایشان متوسل شده و دوائی دردها و شفای امراض خود را از نخود و کشمش و انجیر و خرما و اثرات نفس ایشان می‌جویند و غافل از همه چیز هر خارق عادت را کرامت، و هر ذی فنونی را ولی خدا می‌پندارند. انسان به مقتضای طبع سرکش خود، پیوسته طالب علو و برتری بوده و آگاهانه و ناخودآگاه، در باطن خود در جستجوی ربوبیت است، و همین امر خود او را به اختراع این سبب متفرقه وا می‌دارد، و اگر هم با تکلّف بسیار تا حدودی خود را مطابق ظواهر و دستورات شرع راه ببرد، باز هم پیوسته در جستجوی مطلوب باطل باطنی خود به سر می‌برد، و در فکر وصول به آن می‌باشد.

عبدالملّه ابن فضل هاشمی گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم چرا خداوند تبارک و تعالی، ارواح را پس از اینکه در ملکوت اعلامش در بلندترین مقام بودند، در ابدان قرار داد؟! امام علیه السلام فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی می‌دانست که ارواح با آن شرف و بلندی که داشتند اگر به همان حال واگذاشته می‌شدند، اکثرشان در مقابل خداوند عزوجل ادعای ربوبیت می‌آوردند، لذا به قدرت خویش آنها را در بدن‌هایی که از باب رحمت و مصلحت خواهی ایشان، برایشان مقدر فرموده بود، قرار داد. و هر یک از آنها را به دیگری محتاج و نیازمند فرمود، و بعضی را بر بعضی دیگر به درجاتی رفعت داده، و بعضی را به بعضی دیگر کفایت فرمود. و پیامبران خویش را به سوی ایشان گسیل داشت، و حجت‌های خود را بر ایشان گذاشت که ایشان را بشارت دهند و انذار کنند، و به راه عبودیت و تواضع برای معبودشان، به همان چیزهایی که ایشان را متعبد به آن فرموده است وادارند. و بر ایشان عقوباتی در حال، و عقوباتی در آینده، و نیز ثواب‌هایی در دنیا و آخرت منسوب فرمود تا بدان سبب به خیر و نیکی ترغیبشان کند، و از شر و بدی بازشان دارد. و با طلب معاش و مکاسب به خاکشان افکند تا بدانند که ایشان بندگانی مخلوق و مربوبند، پس به عبادت او روی می‌آورند و مستحق نعیم ابد و جنت جاودان گردند. و از فرا رفتن به سوی آنچه که حق ایشان نیست در امان بمانند. مگر نمی‌بینی که ایشان همگی طالب علو و برتری بر دیگرانند، تا آنجا که بعضی از ایشان به ادعای ربوبیت دست یازیده‌اند، و گروهی دیگر ادعای نبوت بدون حق کرده‌اند، و دیگرانی به باطل دعوی امامت سرداده‌اند. در حالی که نقص و عجز و ضعف و خواری و حاجت و فقر و آلام پیوسته، و مرگی را که برایشان غالب است و همه را به چنگ دارد، در وجود خود مشاهده می‌کنند! پسر فضل، همانا خداوند تبارک و تعالی جز آنچه به خیر و صلاح بندگان بوده و برای ایشان نیکوتر است انجام نمی‌دهد، و به مردمان ستم روا نمی‌دارد، و لکن مردمان به خویشان ستم می‌کنند.»⁴⁹

هدف چیست؟!

کتاب «سیر الی الملّه» گر چه مطلوب و هدف بودن مکاشفات و دیدن انوار و... را در چندین جای خود نفی کرده است، اما در جاهای بسیاری مثلا در صفحه 69 احوال شخصی را می‌نویسد که سالها مشغول عبادت و انجام واجبات و ترک محرمات بوده است، به گونه‌ای که همه مردم او را آدم خوبی می‌دانسته و فکر می‌کرده‌اند ایشان باتقواترین مسلمانان هستند، تا اینکه کم کم کسل و خسته شده به بعضی از روحانیون مراجعه کرده است، و آنها او را به انجام واجبات و ترک محرمات دستور می‌داده‌اند. وی می‌گوید: من در دل به آنها می‌آخندیدم زیرا آنها اطلاع نداشتند که من حتی مستحبات را هم انجام می‌دهم، و مکروهات را مقیدم ترک کنم. و بعدا به حالتی رسیده است که به رفیقش می‌گوید: ای رفیق، من دیگر خسته شده‌ام، فکر می‌کنم معنویتی در کار نباشد، ما بی‌خود وقتمان را به این مسائل گذرانده‌ایم، زیرا با اینکه من آن همه زحمت کشیده‌ام به جایی نرسیده‌ام! چیزی از معنویت نفهمیده‌ام، بی‌جهت به ما می‌آگفتند اگر کسی چهل روز با اخلاص عمل کند، و یا به وسیله نوافل به جایی می‌رسد که چنین و چنان می‌شود و دارای نفس قدسی می‌آورد ... پس چرا من به جایی نرسیده‌ام! ... بعد خلاصه راه به آن عالم بزرگ، آن ولی خدا، و آن استاد عظیم المشان (!) می‌برد و ایشان رمزی را به ایشان می‌گویند و دستور می‌دهند که آن را به کسی نیز نگویند (!) و خلاصه، اینها همه مقدمه است برای اینکه بگویند انسان برای تحصیل موفقیت باید به نزد استاد برود، تا ایشان در خلوت ساده‌آتری مسائل را به عنوان رموزی پنهان و دور از دسترس بیان فرمایند.

و در پایان می‌گوید:

«و اما اگر انسان بدون راهنما و معلم کار کند به هیچ موفقیتی نمی‌رسد، و خسته هم خواهد شد و همان حالتی را که من در اثر عبادت‌های بی‌احساب و بی‌نظم در خود به وجود آورده بودم برای او به وجود خواهد آمد.»⁵⁰

و از زبان شاگرد دیگری می‌نویسد:

«روزی استادی، مرشدی، حکیمی و بهتر بگویم طیب روحی که جانم به قربانش باد، مرا ... کاملا راهنمایی کرد و از سرگردانی و حیرت نجاتم داد، زیرا سالها من مشغول دعا و اعمال مستحبه بودم و به نتیجه‌ای نرسیده بودم.»

اینک باید پرسید که:

1- مگر این آقایانی که به خیال خود تمامی تکالیف شرعی خود چه واجب و مستحب را انجام داده‌اند و خلاصه - البته باز هم به خیال خود - در عبودیت حق به کمال رسیده‌اند، دین را چگونه شناخته‌اند، و از کمال چه برداشتی دارند که با این همه، هنوز خود را بدون هیچ نتیجه‌ای می‌دانند؟! اگر به هوای کشف و شهود و تسخیر و تصرف و قدرت نمائی نیستند، پس بعد از انجام - باز هم به خیال خودشان - تمامی تکالیف و وظائفشان، دیگر ادعای به نتیجه نرسیدن چه معنایی دارد؟! این شاگرد خیالی ساخته ذهن استاد، هنوز در معنای لغوی عبادت گیر دارد، بعد می‌رود به خلوت خانه استاد تا رموز کار را به او بیاموزند، آنهم به شرط اینکه به کسی نگوید و اسرار را افشاء نکند! اگر تعلیمات و راه‌های ایشان در این امور واضح و آشکار، راه حلی معقول و مستند به قرآن و سنت است، پس چرا در خلوت، آنهم با شرط تسلیم مطلق، و عدم ابراز رموز و افشای اسرار؟! و به طور سری و مرموز؟! و اگر ایشان نمی‌خواهند در آخر این قصه، راه را ارائه دهند، پس چرا اصل اشکال را با این طول و تفصیل مطرح می‌کنند؟ آیا هیچ هدف دیگری جز همان دعوت به نزد استاد و تسلیم در مقابل ایشان در کار نیست؟!

چنان که در داستان صفحه 218 و 219، دیگری از استاد بزرگوار استمداد می‌نماید و می‌گوید که او دست مرا گرفت و به اتاق خلوتی برد و گفت: فرزندم ... و در آنجا به ایشان دستور تمرکز فکر می‌دهد. خوب مگر دستور تمرکز فکر هم استاد خصوصی و اتاق خلوت می‌خواهد یا اینکه اینها همه برای از بین بردن وحشت و دغدغه خاطر مریدان ساده لوح از رفتن به خلوت خانه، و نیز تسلط کامل اساتید بر ایشان می‌باشد؟!

2- این چه غرور عجیب و غفلت بزرگی است که انسان این گونه ادعاهای داشته و توبه خود را توبه نصحی شمرده و خیال کند تمامی تکالیف و وظائف خود را انجام داده، هیچ گونه تقصیری در مقابل خداوند متعال ندارد؟! خوب بود اینان لااقل یک بار هم که شده دعای استغفار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در صحیفه علویه و امثال آن را می‌خواندند، و در دعای ابی حمزه و سایر مناجات‌های معصومین علیهم السلام تدبیر می‌نمودند، تا اندکی با ماهیت گناهان آشنا شده، حقیقت اعمال خود را بشناسند و اینگونه شاگردان بی‌خبر را به حسن ظن به خود وادار نکنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمایند:

«ان حقوق الملّه اعظم من ان يقوم بها العباد، وان نعم الملّه اعز وجل اکثر من ان يحصيها العباد، ولكن امسوا تائبين و اصبحوا تائبين»⁵¹

همانا حقوق خداوند، بزرگتر از آن است که بندگان به آن قیام کنند، و نعمت‌های او فزون‌تر از آن است که ایشان آن را احصاء نمایند، و لکن صبح و شام تائب و نادم باشید. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

به خدا سوگند اگر مانند زمان فرزند مرده دیوانه وار ناله سر می‌دادی، و مانند خائفان منقطع و ناامید از همه جا، فریاد استغاثه برمی‌داشتی، و برای تحصیل قرب خداوند و بالا رفتن درجه‌ای، یا آموزش گناهی که کاتبان الهی آن را احصاء کرده و رسل او محفوظ داشته‌اند، از اموال و اولاد خود دست بر می‌داشتی، باز هم در برابر ثوابی که به آن امید بسته‌اید، و عقابی که از آن در هراسید و امان می‌طلبید، اندک و ناچیز بود. به خدا قسم اگر قلب‌هایتان آب می‌شد، و از ترس خداوند از چشم‌هایتان خون فوران می‌کرد، و به اندازه عمر دنیا با بالاترین عمل و جدیت تمام، زندگی می‌کردید، باز هم اعمال شما حق نعمت‌های خداوند را کفایت نمی‌کرد، و جز به رحمت و منت او شایسته بهشت نبودید.»⁵² گویا ایشان غافلند از گناهی که گاهی خداوند متعال در ازای آنها به بنده خطاب می‌فرماید که دیگر هرگز تو را نخواهم آمرزید.

ابو هاشم جعفری گوید:

شنیدم که امام عسکری علیه السلام می‌فرمودند: از گناهی که آمرزیده نمی‌شود این است که انسان بگوید: کاش به غیر از همین گناه مؤاخذه نمی‌شدیم! من با خود گفتم: این چه مطلب دقیقی است، پس می‌سزد انسان درباره خویشتن بسیار جستجوگر باشد که حضرت به من روی نموده فرمودند: بله ابا هاشم، حدیثی هست که در دنیا کفایت نمی‌کند، همانا شرک آوردن در مردمان از راه رفتن مور بر سنک صاف، در دل تیره شب و بر صفحه سیاه، نهان‌تر است!⁵³

خشوع و گریه بدعت گذاران!

با این حال دیگر مغرور شدن انسان به اشک و آه و دعا و گریه و عبادت خود و استادش، بسیار جاهلانه و ساده لوحانه است. امام کاظم علیه السلام از پدرانشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌فرمایند:

من عمل فی بدعة خلاه الشيطان والمعباد والمقی علیه الخشوع والمبکاء.⁵⁴

هر کس در راه بدعت به عملی پردازد، شیطان بین او و عبادت مانع نخواهد شد، و او را اهل خشوع و گریه قرار می‌دهد. و چه گناهی بزرگتر از اینکه انسان با نوشتن یک رشته سخنان باطل و استدلالات و خواب‌های بی اساس، دین خدا را تحریف کرده و موجب گمراهی هزاران افراد ساده لوح گردد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«در گذشته زمان، مردی از راه حلال به طلب دنیا رفت و به نتیجه نرسید، پس از راه حرام آن را طلب کرد باز هم بر آن دست نیافت. شیطان آمده به او گفت: تو از راه حلال به طلب دنیا برآمده‌ای و به آن نرسیدی، از راه حرام هم رفتی بر آن دست نیافتی، آیا می‌خواهی چیزی به تو بیاموزم که دنیایت آباد و تابعان و شاگردان تو فراوان شوند؟! گفت: آری، شیطان گفت: راه و روش و دین جدیدی اختراع کن، و مردمان را به سوی آن فراخوان، او هم همین کار را کرد و مردم نیز اجابتش کردند، و مطیع او شدند و به دنیا دست یافت. تا اینکه پشیمان شده با خود اندیشید که این چه کاری بود کردم. بدعتی گذاشتم و مردم را به آن دعوت کردم. دیگر فکر نمی‌کنم که توبه‌ای برایم باشد، مگر اینکه نزد هر کس که او را به خویش دعوت کرده‌ام بروم و او را برگردانم. پس نزد یارانش آمده و می‌گفت: آنچه شما را به آن فرا خواندم باطل بود و خودم ساخته بودم، اما ایشان (که هر کدام تحت لوای ایشان و دین جدیدشان به پست و مقامی رسیده و لذت دنیا را چشیده بودند) می‌گفتند که دروغ می‌گوئی حق همان است، ولیکن تو در دین خود شک کرده‌ای و اینک از آن برگشته‌ای، چون حال را بدینسان دید، ریسمانی برداشته و به میخی بسته به گردن خود انداخت و گفت: تا خدا توبه مرا نپذیرد آن را باز نمی‌کنم. خداوند عزوجل به یکی از انبیاء وحی فرستاد که به فلانی بگو: به عزت خودم سوگند اگر آنقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بگسلد اجابت نخواهم کرد، مگر اینکه هر کس را که بر دعوت تو مرده است زنده کنی تا از دین تو برگردد.»⁵⁵

بنابراین معلوم می‌شود که بعضی از گناهان مانند ادعای نبوت و امامت و الوهیت به دروغ و باطل، و بدعت گذاشتن در دین و به گمراهی کشاندن مردمان، بزرگتر از آن است که به مجرد پشیمان شدن و یا حذف آنها از متن کتابی آهرزیده شوند، و تمامی اثرات آنها محو و نابود گردد و تکلیف دیگری بر گردن مدعی باطل و یا مؤلف آن باقی نماند. علاوه بر اینکه، تنها کسی می‌تواند از نظرات اشتباه فقهی خود برگشته و در عین حال معذور باشد که به استناد کتاب و سنت اجتهاد کرده باشد و بعد اشتباه خود را بفهمد، اما کسی که با کشف و شهود به مطلب می‌رسد، و بر افکار خود ساخته‌اش مهر تأیید امام زمان علیه السلام را می‌زند، و بدعت‌های خود را به امضای امام زمان علیه السلام به مردم تحویل می‌دهد، دیگر چگونه می‌تواند مطالب خود را باطل و اشتباه بداند؟! آیا در این صورت منظور این است که - نعوذ باللّه - امام زمان علیه السلام اشتباه فرموده‌اند؟! و یا اینکه همه مکاشفات و خواب‌ها و خدمت امام زمان رسیدن‌های در خواب و بیداری در این باره دروغ و باطل بوده است؟! و بنابراین تکلیف بقیه تشرفات و مکاشفات ایشان - که بزرگترین وسیله ایشان برای جذب کردن ساده لوحان می‌باشد - چه می‌شود که درباره هر مطلبی که مطرح می‌کنند، بلافاصله خواب‌ها و مکاشفات و ارتباطات با امام عصر علیه السلام را درست مطابق آنچه در صدد اثبات آن هستند، ردیف می‌کنند که گویا تمام عوالم ملک و ملکوت و غیب و شهود و ملائکه و جن و کارگزاران عالم برزخ، همه به استخدام ایشان درآمده‌اند، و جز تأیید مطالب و افکار و نوشته‌های ایشان کاری ندارند!!

غرور حاصل از سلوک زردبانی

یکی از بزرگترین خطرهای که در این نحوه سلوک زردبانی، سالکان را تهدید می‌کند، و غالباً به آن گرفتارند همان حالت غروری است که به بهانه حسن ظن به پروردگار خود به آن افتاده‌اند، و خیال کرده‌اند که توبه هم مثلاً دورانی خاص و مرحله‌ای مشخص دارد، لذا حرف‌هایشان پر است از اینکه مثلاً یک سال مشغول توبه بودم، و اکنون در مرحله فلان هستم و... فلان مرحله را طی کرده‌ام و...

مراحلی که همه وهم است و غرور، و اگر خداوند متعال لحظه‌ای انسان را به خود واگذارد، آنگاه معلوم می‌شود که طی این مراحل خواب بوده است و خیال، و غرور بوده است و استدراج.

ایشان می‌گویند: من سالها همه تکالیف را انجام می‌دادم! به حرف آنها که مرا به انجام تکالیف امر می‌کردند می‌آخندیدم! و ایشان را روحانیونی معرفی می‌کنند که تخصصی در این رشته‌ها ندارند.

در حدیث است که عابدی و فاسقی به مسجد درآمده، چون خارج شدند فاسق صدیقی بود، و عابد فاسقی. زیرا عابد داخل می‌شود در حالی که به عبادت خود خوشحال است و اندیشه‌اش در آن سیر می‌کند. ولی فکر و اندیشه فاسق در پشیمانی و اندوه بر فسقش می‌باشد، و از گناهانی که انجام داده است استغفار می‌کند.⁵⁶

و از زبان دیگری می‌نویسند:

«بله دوستان! من به کمک استاد و توجهات او در مدت کوتاهی به حقیقت و خدا رسیدم.»⁵⁷

آری ایشان آنقدر دم از عبادت و احوال نیکوی خود می‌زنند، اما امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«گروهی بودند که چون صبح می‌شد می‌گفتند: دیشب نماز خواندیم، و دیروز روزه گرفتیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه

السلام فرمودند: اما من هم شب و هم روز را می‌خواهم، و بین آن دو نیز اگر وقتی بیایم خواهم خوابید.»⁵⁸

استاد می‌نویسند:

«و به یاد بدی هایت اشک می‌ریزی تا احساس سبکی عجیبی که علامت بخشش گناهان است بنمایی و اگر این برنامه را انجام دادی، لوح قلبت را پاک نموده و خود را آماده برای دریافت کمالات روحی، و رسیدن به مقصد اصلی نموده‌ای.»⁵⁹

و یا شاگرد می‌گوید:

«آثار قبولی توبه و پاک شدن از گناه را در خود کاملاً احساس نمودم! و خدا را شکر کردم که بحمدالله مرا هدایت فرموده و از آن پس به پیمودن مراحل سیر و سلوک پرداختم.»⁶⁰

در جای دیگر که شیطان راه را به خوبی هموار کرده، و شخص را به غفلت و غرور، به بهانه حسن ظن به پروردگار انداخته، استاد هم همچون نماینده خاص خداوند یا یک کشیش مسیحی، قبولی توبه ایشان را تأیید می‌فرمایند، می‌گوید:

«تا آنکه بحمدالله او با حسن ظن به پروردگار، احساس کردم که خدای متعال مرا بخشیده و توبه‌ام را قبول کرده است.

طبعاً اینها علامت قبول توبه من نبود، و من با حسن ظنی که به پروردگار داشتم یقین کردم که خدا مرا بخشیده است، و باید

به بقیه مراحل سیر و سلوک پردازم. لذا نزد استاد رفتم، وقتی او از حالات و اعمالم جويا شد، و من مطالب فوق را

مشروحاً برای او شرح دادم قبولی توبه مرا تأیید کرد(!) و مراحل بعد از توبه را به من تعلیم داد، و من طبق دستور او آن

مراحل را پیمودم و توانستم توبه نصوح کنم(!) و خود را به کمال نسبی برسانم(!)»⁶¹

آری ایشان همیشه به بهانه حسن ظن به پروردگار، توبه خود را مقبول و سعی خود را مشکور قرار می‌دهند، و با اتکاء بر

رجاء، برخوف قلم بطلان کشیده، ایمنی از فکر خداوند را حسن ظن نام کرده، هرگز هراسی از این ندارند که با این اعمال

ناچیز و گناهان بزرگ، شاید برای همیشه مطرود و رانده درگاه الهی باشند. قال الله تعالی:

«أَفَأَمَّنُوا مَكَرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»⁶²

آیا از مکر خداوند در امانند؟! پس از مکر خداوند خود را در امان ندانند مگر گروه زیانکاران.

آری مؤمن همیشه بین خوف و رجاء و بیم و امید به سر می‌برد و هرگز خود را خارج از حد تقصیر و کوتاهی در درگاه

خداوند متعال ندانسته، و خود را موفق به انجام تمامی تکالیف نمی‌شمارد.

توبه پایان ندارد

اصولاً اینکه کسی خیال کند بعد از مرحله توبه، مرحله‌ای که بالاتر و در طول آن باشد وجود دارد، پنداری جاهلانه و خام

است، بلکه حالت توبه بهترین حالات و نیکوترین آنها در تمامی دوران حیات است، و اگر هم چیز دیگری در کار باشد، در

حاشیه و در عرض آن است نه بالاتر و در طول آن، که ممکن باشد نردبانی ترتیب داده و سالک هر روز خود را، - از پیش

خود و یا به واسطه اغرای به جهل استاد -، بالاتر از قبل بیندازد، و به گمان تقرب الی الله هر لحظه بر بعد و دوری خود

از خداوند بیفزاید.

ایشان از قول دوستی که به گفته ایشان مقامات عالیه سیر و سلوک را پیموده، و امروز از خویان گردیده تعلیم می‌دهند که:

«تا اینکه مرحله توبه را گذراندم و از گناهان و اشتباهات و خطاهای گذشته پاک شدم(!) در آن روزی که استاد به من

فرمود اگر از این به بعد معتقد باشی که هنوز خدا از تو نگذشته است سوء ظن به پروردگار داری! و به من فرمود: حالا باید

وارد مرحله استقامت شوی ... اگر بخواهی به کمالات روحی برسی راهی جز پشت سر گذاشتن این منزل و این مرحله

نداری. من گفتم بحمدالله پنج‌جاه درصد این مرحله در مدت چهل روزی که مشغول توبه بودم، به وجود آمده و به یاری

پروردگار بقیه آن را در این مرحله با محبت شما انشاء الله به وجود می‌آید ... من مدت یک سال ... مقید بودم که گناه

نکنم و واجباتم را صحیح و در اول وقت انجام دهم. پس از یکسال ناگهان با مقایسه با قبل از این مدت دیدم مثل کوه

استوار شده‌ام! همه امراض روحی‌ام از بین رفته(!) ... و آماده برای طی مراحل کمالیه شده‌ام.»⁶³

و آن دیگری در اثر تلقین و تعلیم آقای استاد به خاطر مقداری قرآن خواندن هر روزه، خود را از آلودگی‌ها پاک و دارای

قلبی صاف می‌دانند، و روح دوستش را دارای تاریکی‌هایی که مدت‌ها باید در مرحله توبه کار کند تا بتواند قدم به مراحل

بعدی روحی بگذارد معرفی می‌نماید.⁶⁴

گر چه با توجه به روایاتی که نقل شد، بطلان این پندارها و نحوه‌های سلوکی امری آشکار می‌باشد، ولی باز هم به روایتی

اشاره می‌کنیم تا بعد و دوری روش خاندان معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، از راه و روش درویشان و اساتید

هم مسلک ایشان روشن شود:

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَزُؤْنَ مِمَّا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ»⁶⁵

«کسانی که آنچه را که باید انجام دهند، انجام داده‌اند، و قلبهایشان در خوف و هراس است»

از امام صادق علیه السلام درباره آیه فوق سؤال شد که چه چیزی را انجام داده‌اند، امام علیه السلام فرمودند:

به خدا سوگند طاعت را با محبت و ولایت در آمیخته‌اند و ایشان در عین حال در هراسند از اینکه از آنان پذیرفته نگردد، و بخدا قسم که خوف ایشان، خوف شک در آنچه برآیند، یعنی حقانیت دین و راه و روششان نیست، بلکه از این می‌ترسند که در طاعت و محبت ما مقصر باشند... تا آنجا که در دنباله روایت می‌فرمایند: و هر کس که برای خود، بر دیگری برتری و فضیلتی ببیند از مستکبرین خواهد بود. گفتیم: چه بسا فضیلت و برتری خود را از جهت این می‌بیند که خودش در عاقبت از گناه، و دیگری مرتکب معاصی است. حضرت فرمودند: هیهات! شاید خداوند اعمال او را آمرزیده باشد، و تو برای حساب نگه داشته شده باشی، مگر قصه ساحران زمان موسی علیه السلام را نخوانده‌ای؟! سپس فرمودند: چه بسیار کسانی که به نعمت‌هایی که خداوند به ایشان داده است مغرورند، و چه بسیار کسانی که به پرده پوشی خداوند بر ایشان در استدراجند، و چه بسیار کسانی که به ثناگوئی مردمان به فتنه گرفتار شده‌اند؛ باز فرمودند: همانا من امید نجات دارم برای کسانی از این امت که حق ما را شناخته باشند. مگر یکی از این سه: کمک کار سلطان ستم پیشه، صاحب هوای فاسد، و فاسق در آشکارا. 66

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

امیرالمؤمنین علیه السلام بالاترین کمال را همان آگاهی به پست‌تر بودن خود انسان معرفی می‌فرمایند:

«ویری المناس کلهم خیرا منه، و ان ه شرهم فی نفسه و هو تمام الامر.» 67

و تمامی مردمان را از خود برتر می‌بیند و تمام امر همین است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«علیک بالمجد، ولاتخرجن نفسک من حد المتقصر فی عبادۃ اللّٰه تعالیٰ وطاعته، فإنّ اللّٰه تعالیٰ لا یعبد حق عبادته.» 68

سخت بکوش، و هرگز خود را در طاعت و عبادت خداوند از کوتاهی و تقصیر خارج بدان، که هرگز خداوند آن گونه که باید، عبادتش بجای آورده نشود.

باز همان حضرت می‌فرمایند:

«انّ اللّٰه اعلم ان المذنب خیر للمؤمن من المعجب ولولما ذلک لما ابتلی مؤمن بذنب ابدأ.» 69

خداوند می‌داند که گناه برای مؤمن از عجب بهتر است، و اما هرگز مؤمن به گناهی مبتلا نمی‌شود.

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«عالمی نزد عابدی آمد و گفت: نمازت چگونه است؟ گفت: از نماز همچون منی پرسیده می‌شود؟! در حالی که من از کی و چند خدا را عبادت می‌کنم! گفت: گریه‌ات چسان است؟! عابد گفت: آنقدر گریه می‌کنم که اشک‌هایم جوشان راه می‌آیند، عالم گفت: خنده تو در حالی که خائف و ترسان باشی، از گریه تو در حالی که منبسط و غیر خائف باشی بهتر است، چرا که عمل از خود راضی‌الما نمی‌رود.» 70

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از شیطان پرسید که آن گناهی که هرگاه فرزند آدم آن را انجام داد، بر او غالب می‌شود و او را در چنگ می‌گیری کدام است؟! شیطان گفت: هنگامی که نفس او را به عجب آورد و عملش را زیاد شمرده و گناهانش در چشمش کوچک بنماید. 71

بنابراین سیر و سلوک مرحله‌ای و نردبانی اخلاقی، که بنای آن را جاهلان و معجمان صوفیه و عرفا نهاده‌اند تا کم کم سالک را در آن عروج داده و آماده ادعای مقام امامت و ولایت و خلافت الهی ساخته، و به معارضه با اهل بیت عصمت علیهم السلام وادارند، باطل بوده و بهتر است که سالکان این راه، هر گاه که خود را در مرحله بالاتری پنداشتند، قبول زحمت فرموده یک پله پائین‌تر تشریف بیاورند، تا از چاله به چاه نیفتاده باشند.

گذشته از اینکه نفس حکم نمودن به اینکه فلانی از اولیاء اللّٰه است و توبه‌اش قبول شده، یا دارای مقامات و درجات است و... تخرص به غیب بوده، و فضولی در کار خداوند متعال است، و آیات و روایات لطف و رحمت و قبول خداوند هم ربطی به تعیین مصداق نداشته، و موجب اطمینان به نفس نمی‌شود، مگر از باب حسن ظن نابجا و غفلت و غرور بیش از حد. پس شایسته است که نه شاگردان گول استاد را خورده و حرف‌های ایشان را باور کنند، و نه هم استاد غیب‌گویی کرده و ایشان را اغراء به جهل نمایند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

شیطان لعنه اللّٰه به لشکریانش گفت: چون بر سه چیز در فرزند آدم دست یافتیم، دیگر برایم مهم نیست که چقدر عمل بجای آورد، چرا که دیگر از او قبول نخواهد شد: اینکه عمل خود را زیاد داند، و گناهانش را فراموش کند و او را عجب فرا گیرد. 72

گناه که بماند بلکه آبی کاش ایشان اطمینان صحیحی می‌داشتند که لااقل شکر نعمت‌های الهی را بجای آورده و از این جهت تقصیری ندارند و مستحق عقوبت‌های دنیوی و اخروی بی‌شمار نیستند.

در حالی که اگر کسی ذره‌ای با حقیقت گناهان آشنائی داشته باشد و از نفس خود نیز غافل نباشد می‌داند که:

«وَلَوْیُؤَاخِذُ الْمَلِئِکَ الْمَنَاسِ بِمَا کَسَبُوا مَا تَرَکَ عَلی ظَهْرِهِ أَمِنْ دَابَّةٍ» 73

اگر خداوند مردمان را به آنچه که می‌آیند مؤاخذه می‌فرمود، جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌آذاشت!! و در مقابل اعمال دلپسند خود، از خود راضی نشده و خود را طلبکار خداوند نمی‌داند و در برابر تلقینات استاد ساده لوح خود، به نفس خویش اطمینان حاصل نمی‌کند، و داد و فریاد طلب مزد و پاداش پیشرفت خود نمی‌آیند..

صندوق کلیسای اسلامی!

کتاب سیر الی‌الله در پی جستجو از ادله برای اسلامی جلوه‌دادن روش غلط مسیحیان در اعتراف به گناه، و اعطای پول به صندوق کلیسا، برای اینکه دلیلی هم برای شریعی جلوه دادن اخذ پول از مریدان و شاگردان ارائه داده باشد، از این آیه استفاده کرده است:

« خذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. » 74

از اموالشان صدقه دریافت کن، تا به آن پاک و پاکیزه‌شان می‌آینی، و برایشان درود بفرست که درود تو برای ایشان آرامش است و خداوند شنوای داناست»

و آن را یک تکلیف برای انسانی که بخواهد توبه‌اش قبول شود گمان کرده، و با نهادن عنوان صدقه بر آن می‌نویسد: « پنجم: باید گناهکار و کسی که می‌خواهد پا به مرحله توبه بگذارد و توبه‌اش قبول شود، مقداری از مال خود را زیر نظر استاد (!) صدقه بدهد، تا طبق دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مصرف شود، که اگر این کار را بکند کمک به پاک شدن و تزکیه نفس خود نموده است. » 75

گرچه این استدلال ایشان نیز بر قیاس استدلالات قبلی می‌باشد، اما به نحو اجمالی به بعضی از اشکالات آن اشاره‌ای می‌کنیم:

- 1- این ادعا که گناهکار برای قبول توبه‌اش باید صدقه بدهد خلاف ضرورت فقه است، و کسی که مختصری با مبانی فقهی آشنایی داشته باشد هرگز نمی‌تواند به آن ملتزم باشد و این مطلب بدعتی است که تا به حال احدی به آن تفوه نکرده است.
- 2- مشروط بودن دادن صدقه به نظر و صلاحدید استاد اخلاق نیز بدعتی دیگر است که کم از اولی نمی‌آورد.
- 3- در خود آیه هیچ دلالتی بر مدعای ایشان وجود ندارد، بلکه ظهور دلالت امر بر وجوب حاکی از این است که آیه مخصوص زکات واجب بوده و هیچ نظری به سایر موارد ندارد.
- 4- دلیل بودن قضیه ابو لبابه بر مدعای باطل ایشان، از جهت سند و دلالت و معارض و نتیجه مخدوش است.
- 5- به مصرف رساندن صدقه، از موارد تطبیق احکام بر موضوعات است و در آنها نه تنها نظر استاد بلکه فقیه و مجتهد هم اعتباری ندارد، و مکلف باید به نظر خود عمل کند اگر چه با نظر استاد و بلکه مجتهدش مخالف باشد. و به وسیله همین دستور حکیمانه است که خداوند متعال راه بسیاری از شیادی‌ها و دغل‌بازیهایی را هزنان طریق دیانت و معنویت را بسته است.
- 6- اینکه گفته‌اند اگر گناهکار این کارها را بکند به تزکیه خود کمک کرده است، غلط بوده، بلکه نفس عمل کردن به بدعت‌ها تحت هر عنوانی که باشد خود حرام و گناهی بزرگ خواهد بود.

مسئله اعتراف به گناه از نظر معصومین علیهم السلام

آشکارترین مواردی که مظنه مطلوبیت اعتراف به گناه باشد، همان مورد اعتراف به گناه نزد معصوم، برای اجرای حد و تطهیر از گناه است، اما همین مورد هم در روایات معتبره مورد نهی واقع شده و غیر مطلوب دانسته شده است. چنانکه مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده گفت: من زنا کرده‌ام تطهیرم نمائید. حضرت از او روی برگرداند. سپس فرمودند: بنشین. تا اینکه فرمودند:

« آیا کسی از شما که این زشتی را انجام داد نمی‌تواند بر خود بیوشاند، همانطور که خداوند بر او پوشانده است ... » سپس حضرت فرمودند:

چه چیزی تو را به آنچه گفتی واداشت؟! عرض کرد: طلب پاکی و تزکیه و طهارت؛ حضرت فرمودند: کدامین طهارت از توبه برتر است؟! 76

و درباره دیگری که او هم اعتراف به گناه کرد فرمودند:

« چه زشت است که کسی از شماها، چنین گناهی مرتکب شده، پس خود را در بین مردمان رسوا کند، چرا در خانه خود توبه نمی‌آیند؟! بخدا سوگند که توبه او بین خود و خداوند، از اقامه حد من بر او افضل است. » 77

و در مورد مشابهی نیز امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

« آیا مردمان، هر کس مرتکب چنین پلیدی شد، پس بین خود و خداوند توبه کند. بخدا سوگند توبه او در نهان افضل است از اینکه خود را رسوا نموده، و پرده حرمت خویش را ببرد. » 78

و قبلاً نیز گذشت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در این باره فرمودند:

«اگر پنهان می‌داشت و توبه می‌آورد برایش بهتر بود.»

بنابراین می‌بینید که هیچ‌گونه استثنائی راجع به استاد اخلاق و کشیش دینی و امثال ایشان وجود ندارد، با صرف نظر از اینکه ادعای این مطلب که توبه هم فوت و فن سری و نهفته‌ای داشته باشد، - که جز با توسل به مهارت استاد ذی فنون و تسلیم در مقابل ایشان، آنهم به طور مخفیانه و در نهان، مکشوف نمی‌آورد - امری بسیار نامعقول و خطر آفرین و بدیهی المبطلان است.

پی نوشت‌ها:

1. کافی، 2/298؛ بحارالانوار، 2/82
2. تفاوت اساسی معجزات انبیای الهی با ساحران و جادوگران در این است که انجام معجزات از دایره قدرت و توانایی مخلوقات خارج بوده و همراه با تحدی می‌باشد، لذا انبیا در این مورد بیان می‌دارند که آن چه آن را به جای می‌آورند به قدرت الهی انجام می‌یابد و هیچ کس دیگر نمی‌تواند مانند آن را انجام دهد.
3. انعام: 121
4. کافی، 3/290؛ بحار: 25/282
5. انعام: 112-113
6. تنکابنی: قصص العلماء، 38-39
7. شوری: 20
8. کافی، 5/548
9. مبحث عشق و عشق مجازی از منظر عرفان، خود مقاله ای مستقل را می‌طلبید که باید در مجالی دیگر بدان پرداخت.
10. ابطحی، حسن: سیر الی الله، ص 6
11. همان، ص 6
12. همان، ص 39
13. حافظ، غزلیات، 500، چاپ سپهر، تصحیح دکتر اکبر بهروز، دکتر رشید عیوضی
14. ابطحی، حسن، سیر الی الله، ص 174
15. همان، ص 178
16. همان، ص 218
17. همان، ص 81
18. همان، صص 75 و 80 و 81
19. همان، ص 183
20. همان، ص 74
21. همان، ص 74
22. نراقی، احمد: خزائن، 409
23. ابطحی، حسن، سیر الی الله، ص 141 و 142
24. همان، ص 143
25. همان، ص 142
26. همان، ص 143
27. همان، ص 144
28. همان، ص 145
29. همان، ص 145
30. همان، ص 145
31. همان، ص 146
32. همان، ص 147
33. همان، ص 148
34. همان
35. توبه: 102
36. بحار، 6/21؛ کافی، 435/2
37. قلم: 4

38. انسان: 30
39. کافی، 7/185؛ تهذیب، 10/8
40. توبه/102
41. ابطحی، حسن: سیر الی الله، ص 144
42. چنانکه امام علیه السلام می فرماید: احدث لكل ذنب توبه المسر بالمسر و العلانیة بالعلانیة، بحار، 74/128؛ تحف العقول، 25
43. همان، ص 148
44. همان، ص 221
45. کافی، 4/361؛ المقیه، 1/303
46. ابطحی، حسن: سیر الی الله، 225 به بعد
47. همان، ص 232
48. علق: 7 و 6
49. بحار، 58/133؛ توحید صدوق، 58/133
50. ابطحی، حسن: سیر الی الله، 72
51. اعلام المدین، 190؛ المالی طوسی، 527
52. سید بن طاووس: فتح المابواب، 169؛ از مصباح المجتهد، 608
53. المناقب، 4/439
54. بحار: 72/216 از نوادر راوندی
55. بحار: 72/219
56. بحار: 72/312، از کافی: 2/314
57. ابطحی، حسن: سیر الی الله، صص 85 و 86
- 58.
59. ابطحی، حسن: سیر الی الله، ص 110
60. همان، ص 111
61. همان، صص 114 و 115
62. اعراف: 99
63. ابطحی، حسن: سیر الی الله، ص 167
64. همان، ص 123
65. مومنون: 60
66. کافی: 8/128، بحار: 75/224
67. بحار: 1/140 از تحف العقول
68. بحار: 72/322 از عدة المداعی
69. بحار: 72/306 از کافی
70. بحار: 72/307
71. بحار: 72/312 از کافی
72. بحار: 72/315 از خصال
73. فاطر: 45
74. توبه: 103
75. ابطحی، حسن، سیر الی الله، ص 162
76. مبانی تکلمة المنهاج: 1/186؛ المقیه، 4/31
77. بحار: 40/293 از کافی
78. بحار: 79/36 از تفسیر قمی